

گفتگوی علمی و مناظره وقتی منطق و اخلاق استوار باشد؛ بهترین راهکار برای دستیابی به واقعیت‌ها می‌باشد؛ روشی که قرآن کریم نیز بر آن تاکید ورزیده و می‌فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادِي الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» [1] پس بندگان مرا بشارت ده! همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند.»

از دیگر فرایندهای اساسی مناظرات علمی، بسترسازی برای ایجاد وحدت و همدلی میان پیروان مذاهب اسلامی است. گفتگوی دوستانه و چهره به چهره، عامل برطرف ساختن دشمنی‌ها و درگیری‌هایی است که در اثر اختلاف در مذهب و یا دین ایجاد شده است.

از پیشگامان عرصه مناظره و گفتگوی علمی، اهل بیت (علیهم السلام) بوده‌اند. کتاب‌های روایی مملو از احتجاجات و مناظراتی است که میان اهل بیت (علیهم السلام) و دیگر پیروان مذاهب اسلامی و ادیان الهی در موضوعات اعتقادی و احکام شرعی صورت پذیرفته است.

با الهام از این سخن خداوند: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَحَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» [2] با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن!« گریزی نیست که مناظره کنندگان برای دستیابی به موفقیت، باید از آداب پیروی کنند که آنها را به نتیجه مورد نظر خویش برساند. بدیهی است بدون رعایت روش‌های صحیح اخلاقی و علمی مناظره و عدم پیروی از اهداف مورد نظر نتیجه دلخواه حاصل نخواهد گردید.

به دنبال پخش برنامه‌هایی از آقای دکتر تیجانی و دکتر عصام العماد در ماه رمضان از سیمای جمهوری اسلامی ایران؛ جناب مولوی عبدالحمید امام جمعه مسجد مکی زاهدان مطالبی را در خطبه‌های نماز جمعه مطرح کرد و پیرو آن، حضرت آیت الله دکتر حسینی قزوینی پیشنهاد مناظره با ایشان را دادند ولی بعد از رد و بدل شدن چندین نامه سرگشاده بین آنان، این موضوع محقق نشد تا این که جناب مولوی عبدالمجید مرادزهی از اساتید اهل سنت حوزه علمیه دارالعلوم مکی زاهدان از طرف جناب مولوی عبد الحمید به قم آمده و آمادگی خود را جهت مناظره اعلام داشت و به دنبال هماهنگی با مدیریت شبکه جهانی سلام، در روز 17 مرداد 1387 این مناظره انجام شد و از شبکه جهانی سلام پخش گردید.

این کتاب عین گفتار طرفین مناظره، با ویرایش و اندک تغییر گفتاری به نوشتاری در پیش روی خوانندگان گرامی است و در مواردی که نیاز به توضیح بیشتری بود در پاورقی به آن اشاره شده است.

موسسه تحقیقاتی حضرت ولیعصر (عج)

علی روح اللهی

پیشگفتار

حجت الاسلام آقای هدایتی مدیر مسئول شبکه جهانی سلام به عنوان مجری آغاز سخن نموده و گفتند: خدمت شما دوستان بیننده سلام و درود تقدیم می‌کنیم، ان شاء الله که با موفقیت و سربلندی کامل در پناه خداوند سبحان روز گار را سپری کرده باشید. برنامه‌ای که امروز شروع می‌کنیم، گفتگوی دوستانه و مناظره‌ای است بین دو بزرگوار، جناب آقای دکتر سید محمد حسینی قزوینی از اندیشمندان شیعه و از اساتید حوزه علمیه قم و عضو هیأت علمی دانشگاه بین‌المللی آل‌البیت و جناب مولوی آقای عبدالمجید مراد زهی از علماء اهل سنت و از اساتید بزرگ حوزه علمیه دارالعلوم مکی زاهدان.

موضوع مناظره، شهادت حضرت زهرا(س) است که از ماه‌ها قبل قرار بود برگزار کنیم که متأسفانه به دلایل مختلف این امکان فراهم نشد. دلیل انتخاب این موضوع، اختلافاتی بود که اخیراً برای برخی از دوستان و هموطنان رخ داده و شب‌نامه‌هایی را پخش کرده و سخنرانی‌هایی کرده‌اند.

اول این که: این گفتگو دوستانه است و هر دو طرف از شخصیت‌های اسلامی هستند و بنابراین است که حقایق روشن و دانش ما بارورتر شود.

هیچ یک از دو طرف مناظره به دنبال شکست طرف دیگر نیستند. ان شاء الله این برنامه الگویی خواهد شد برای برخی از رسانه‌ها و تلویزیون‌هایی که مناظره برگزار می‌کنند و خودشان هم به قضاوت می‌نشینند که ما پیروز شدیم و فلانی شکست خورد.

ولی ما دوست داریم خود مردم قضاوت کنند و در باره‌اش صحبت کنند و خود این برنامه یک حرکت جدید و تعیین کننده‌ای باشد که ما این مناظره را ادامه دهیم.

دوم این که: انتظار داریم که هر دو بزرگوار، از موضوع مناظره که در رابطه با حضرت زهرا(س) است دور نشوند.

برنامه به این شکل خواهد بود که در آغاز، دو وقت ده دقیقه برای هر دو بزرگوار خواهد بود بعد یک دقیقه طرف مقابل سؤال خود را مطرح خواهد کرد، طرف دیگر چهار دقیقه وقت دارد که در باره این سؤال صحبت کند. وقتی چهار دقیقه‌اش تمام شد، یک دقیقه ایشان وقت دارد که سؤالی مطرح کنند تا طرف مقابل چهار دقیقه وقت داشته باشد که جواب دهد.

برای شروع از آقای مراد زهی خواهش می‌کنیم که چون مهمان هستند شروع کنند و یا به عهده قرعه می‌گذاریم.

* **مولوی مراد زهی:** هرچه نظر جناب آقای قزوینی باشد ما حرفی نداریم.

* **استاد حسینی قزوینی:** اگر ایشان تمایل برای شروع دارند و چون مهمان ما هستند این حق اولویت را به ایشان واگذار می‌کنیم.

* **مراد زهی:** من شروع می‌کنم.

حرکت به سوی وحدت مسلمین

* **مولوی مراد زهی:**

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين، نحمده و نصلي علي رسوله الكريم و نصلي و نسلم علي آله و اصحابه الكرام. قال الله تبارك و تعالي: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» [3] [پس بندگان مرا بشارت ده! همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنها خردمنداند.]»

ضمن عرض تشکر و قدردانی از مسؤولین شبکه سلام و حاج آقای قزوینی که با هم در ارتباط بودیم و قرار بود که یک گفتگوی دوستانه‌ای در این شبکه داشته باشیم که بحمد الله این زمینه فراهم شد و بنده لازم می‌دانم که از همه دست اندرکاران تقدیر و تشکر داشته باشم.

لازم می‌دانم مقدمه‌ای که بسیار مرتبط با بحث‌مان است، عرض کنم تا بعد وارد بحث اصلی بشویم. همه می‌دانیم که اسلام در زمان فعلی وضعیت خاصی دارد که در طول چهارده قرن فکر نمی‌کنم که چنین وضعیتی را داشته باشد. بسیار متفرق و پراکنده و بنابراین مسؤولیت اندیشمندان، علما، مطبوعات، شبکه‌های ماهواره‌ای و متولیان امور فرهنگی در جهان اسلام بسیار سنگین است. ما چهارده - سیزده قرن از راه تفرقه و کوبیدن همدیگر دست آورد و نتیجه‌ای نداشته‌ایم، مسلماً در حال حاضر و در قرون آینده هم دست آوردی نخواهیم داشت.

در حال حاضر نیاز شدید به وحدت داریم و آن فرمانی که خداوند متعال فرموده: **«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»**^[4]؛ [و همگی به ریسمان خدا [= قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت]، چنگ زنید، و پراکنده نشوید!]

نیاز شدید به اعتصام به حبل الله و چنگ زدن به ریسمان الهی که همان قرآن است و عمل کردن به آن داریم. و این که از تعصبات کورکورانه و از هر گونه فرقه‌گرایی و تقویت فرقه‌گرایی کنار بیاییم.

هدف اصلی از این بحث مناظره، همان طور که آقای هدایتی^[5] فرمودند، کشتی گرفتن نیست که به دنبال این باشیم که به هر حال این طرف، طرف دیگر را مغلوب کند، خیر. اصل گفتگو، اصل حوار و مخصوصاً در کشور اسلامی ایران که پیش‌تاز طرح گفتگوی تمدن‌ها بوده و هست، شایسته است که ما این گفتگوی دوستانه و گفتمان را در میان خودمان هم داشته باشیم؛ بنابراین این گفتمان را به فال نیک می‌گیریم.

تمام شنوندگان گرامی، از تمام اهل نظر و آنهایی که صدای ما را می‌شنوند؛ چه از برادران شیعه و چه برادران اهل سنت، این یکی دو ساعت، بحث شیعه و یا بحث سنی را از مغزشان بیرون بریزند، به عنوان یک مسلمان پای صحبت برادر مسلمان خودشان بنشینند و براساس آیه‌ای که تلاوت کردیم، که قرآن می‌فرماید: بشارت به آن انسان‌هایی که گفتمان و گفتارها را گوش می‌دهند و از مستندترین و مستدل‌ترین و بهترین گفتمان آن را اتباع می‌کنند، آن‌ها صاحبان اندیشه هستند پیروی می‌کنند.

شبکه سلام، فرصتی است که به هر حال برای دوستان ما پیش آمده و می‌توانند که در این مکان دوری که قرار دارند به عنوان فرصت استثنایی در جهت وحدت مسلمین و در جهت دعوت به اسلام و در جهت تبلیغ اسلام تلاش و کوشش کنند.

بنابراین ما از همین الآن مجدداً از مسؤولین و متولیان شبکه سلام با رویکرد جدیدی به سمت اتحاد و انسجام اسلامی، به سمت وحدت و به سمت تقریب دل‌ها و نزدیک کردن دل‌های جامعه اسلامی گام بردارند. بنابراین آنچه که احساس کردیم که انگیزه شد تا در این بحث شرکت کنیم، بحث‌هایی است که در این یکی دو سال اخیر مطرح شده و در شبکه‌های خبری، روزنامه‌ها، مطبوعات و در شبکه‌های اینترنتی بسیار به صورت گسترده روی آن بحث می‌شود و آن همان طرح اتهاماتی که به بهترین انسان‌ها بعد از رسول خدا؛ یعنی حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر فاروق رضی الله عنهما زده شده این اتهامات و بعد از آن هم مستنداتی که آورده شده برای آن مواردی از کتب اهل سنت است. می‌خواهیم بررسی کنیم که واقعاً انسان‌هایی که بعد از پیامبر پایه گذار دین اسلام و فتوحات اسلامی بودند و ما ایرانیان هم به ویژه مرهون خدمات و زحمات و تلاش‌ها و مجاهدت‌های آن‌ها هستیم که اسلام به ما رسید و الآن ما مسلمان هستیم. آیا واقعاً چنین برنامه‌هایی بوده، چنین چیزی صورت گرفته و یا این که این‌ها بر اثر دسیسه مخالفین اسلام و دشمنان اسلام در طول تاریخ که خواسته‌اند تفرقه‌گرایی را تشویق بفرمایند بین فرقه‌های اسلامی از سوی آن‌ها صورت گرفته و در بعضی از کتاب‌ها روایات جعلی و ساختگی در این خصوص وضع شده است.

ما الآن وظیفه بزرگی نسبت به آل و اصحاب پیامبر بر عهده داریم. آل و اصحاب پیامبر همانند دو بازوی یک پرنده‌ای می‌مانند که هر کدام از این بازو اگر نباشد، پر نباشد، پرنده نمی‌تواند پرواز کند.

بنابراین ما از همه شنوندگان عزیز استدعا داریم که به دور از تعصب و به دور از این که پیرو چه مذهبی هستند به عرائض مختصر بنده ان‌شاءالله در بحث‌های آینده گوش می‌دهند و همه در نهایت دنبال این چیزی

که کشف حقیقت هست، باشیم. انشاءالله.

در رابطه با شخصیت فاطمه زهرا و این که دیدگاه اهل سنت و بالاتر از آن در رابطه با دیدگاه اهل سنت نسبت به دخت پیامبر عرائضی است انشاءالله در بحث‌های آینده و بعدی خواهیم داشت و الان چون وقت در این ده دقیقه تمام شد، من سعی می‌کنم که در فرصت‌های بعدی در خدمت دوستان باشیم.

فاطمه زهرا(س) سند حقانیت شیعه

* استاد حسینی قزوینی:

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم، و به نستعین و هو خیر ناصر و معین، الحمد لله والصلاة علی رسول الله و علی آله آل الله، لاسیما علی مولانا بقیة الله، واللعن الدائم علی اعدائهم اعداء الله الی یوم لقاء الله. افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

ما هم ضمن سلام به همه دست اندرکاران شبکه سلام، جناب حاج آقای هدایتی و بینندگان عزیز در سراسر دنیا، اولاً از شبکه سلام که این بستر را فراهم کردند تشکر می‌کنیم که یکی از عزیزان اهل سنت که از اساتید برجسته حوزه علمیه دارالعلوم مکی زاهدان هست، حضور پیدا کند و مطالبشان را شفاف در این جلسه دوستانه و گفتگوی صمیمی بیان کند.

من از مقدمه‌ای که برادر عزیزم جناب مراد زهی بیان کردند، تشکر می‌کنم و تأکید می‌کنم بر این که ما مسلمان‌ها امروز در برابر دشمن مشترک قرار گرفته‌ایم که دشمنان برای آنها شیعه و سنی هیچ کدام فرق نمی‌کند، با همان سلاح‌هایی که در افغانستان و در کابل سنی را می‌کشند، در مزار شریف شیعه را می‌کشند.

در عراق اگر در فلوجه برادران اهل سنت ما را می‌کشند، در شهرک صدر هم شیعیان را می‌کشند و ما چه شیعه و چه سنی برادر هستیم، کتابمان یکی است، قبله‌مان یکی است، پیامبران مان یکی است، مشترکات زیادی داریم و در کنار، هم اختلافاتی داریم و برای اختلافات به جای این که متوسل به خشونت، اهانت و یا جسارت بشویم، چه بهتر که بسترهای این چنینی فراهم شود که شیعه و سنی در یک جلسه خیلی دوستانه مطالبشان را مطرح کنند. و اما این که موضوع بحث ما حضرت زهرا(س) است، روی چند محور این موضوع انتخاب شد و جناب مراد زهی هم این پیشنهاد را پذیرفتند.

نکته اول این که: حضرت صدیقه طاهره(س) در میان فرزندان نبی مکرم(ص) و هم از دیگر صحابه جایگاه و امتیاز ویژه‌ای داشت. صدیقه طاهره(س) تنها کسی که است که رسول اکرم(ص) به صراحت درباره او فرمود:

«سیدة نساء أهل الجنة»^[6]؛ «خانم و بانوی زنان بهشتیان است.»

همچنین روایتی را هیثمی از عائشه ام المؤمنین نقل می‌کند که: «**ما رأیت أفضل من فاطمة غیر أبیها**»؛ «جز رسول اکرم، کسی در فضیلت به حضرت صدیقه طاهره(س) نمی‌رسد.»

و یا: «**ما رأیت أحداً أصدق من فاطمة**»؛ «راستگوتر از فاطمه(س) در کره زمین نبود.»

هیثمی در مجمع الزوائد این روایت آورد و رجالش هم تصحیح کرده است.^[7]

ابن حجر هم در کتاب الإصابة می‌گوید: این روایت سندش به شرط شیخین صحیح است.^[8]

همچنین روایات متعددی که می‌گویند محبوب‌ترین زن‌ها در نزد پیامبر حضرت فاطمه زهرا(س) بوده است.^[9]

همچنین روایتی به این مضمون احمد بن حنبل در مسند نقل کرده و هیثمی گفته: روایت صحیح است.^[10]

حتی ابن حجر عسقلانی از سبکی که از استوانه‌های علمی اهل سنت است نقل می‌کند که حضرت صدیقه طاهره از خدیجه و از عائشه فضیلتش بالاتر بوده است.^[11]

و همچنین مناوی نقل می‌کند که فاطمه زهرا(س) از خلفای اربعه، به اتفاق علمای اهل سنت افضل بوده

نکته دیگر: ما می‌بینیم که در کتاب‌های معتبر اهل سنت، غضب و رضای فاطمه زهرا(س) معادل با رضا و غضب خدای عالم قرار گرفته است: «**انّ الله يغضب لغضبك يا فاطمه(س) و يرضي لرضاك.**» [13]

همچنین خود بخاری در صحیحش آورده: «**فاطمة(س) بضعة مني، فمن اغضبها اغضبني؛**» [14] «فاطمه(س) پاره تن من است، هرکس او را به غضب بیاورد، مرا به غضب آورده است.»
یا مسلم دارد: «**فاطمة(س) بضعة مني، يؤذيني ما آذاها؛**» [15] «هر آن چه که زهرا را اذیت کند، مرا اذیت کرده است.»

این‌ها نشان می‌دهد که فاطمه زهرا(س) جایگاه ویژه‌ای در نزد رسول اکرم(ص) و خدای عالم داشته و ما بر این عقیده هستیم که قصد نبی مکرم(ص)، از بیان این روایات و احادیث این بود که الگویی برای امت اسلامی معین کند، یعنی اگر بعد از نبی مکرم جامعه اسلامی دچار تلاطم، فتنه و اختلاف شد، تنها یادگار نبی مکرم، فاطمه زهرا(س) به هر سو رو کرد حق هست و رضای خداوند در آن سو است و اگر نسبت به هر طرفی و هر فردی غضب کرد و ناخشنود شد، قطعاً خدا و پیامبر هم از او غضبناک و ناخشنود است. و لذا قضیه فاطمه زهرا(س)، یک قضیه طبیعی نیست و این روایات متعدد روایاتی نیست که نبی مکرم فقط به خاطر این که فاطمه زهرا(س) دختر او و از نسل و نطفه او هست، بیان کرده باشد؛ چون پیامبر اکرم فرزندان پسر و دختر دیگری هم داشته‌اند.

و لذا ما معتقد هستیم که قضیه حضرت زهرا(س) سند حقایق عقیده شیعه است و این که جناب مراد زهی اشاره فرمودند نسبت به صحابه به ویژه جناب خلیفه اول و دوم این مسایل مطرح است، این مسایل قبل از این که در کتاب‌های شیعه مطرح شده باشد، در کتاب‌های اهل سنت مطرح است. به قول معروف می‌گویند: احترام امام زاده را باید متولّی نگه دارد. آن مطالبی که در مطاعن خلفاء در کتاب‌های اهل سنت آمده، شاید آن قدر در کتاب‌های شیعه نیامده باشد.

* مجری:

الآن از جناب آقای قزوینی می‌خواهیم که در یک دقیقه سؤال بکنند و جناب مراد زهی در چهار دقیقه پاسخ بدهند. بعد از آن که جناب مراد زهی چهار دقیقه پاسخ دادند، یک دقیقه به ایشان فرصت می‌دهیم که سؤالشان را مطرح کنند.

چرا خلیفه اول به خواسته فاطمه(س) جواب رد داد؟

* استاد حسینی قزوینی:

سؤال اول من از آقای مراد زهی این است که روایات صحیحی که عرض کردم، از عائشه است که می‌گوید: ما رأيت احداً أصدق من فاطمه(س)؛ راستگوتر از فاطمه(س) ندیدم؛ فاطمه زهرا(س) بعد از رحلت نبی مکرم مطالباتی از خلیفه اول داشتند؛ ولی خلیفه اول پاسخ منفی دادند، آیا این خود نشانگر تکذیب سخن پیامبر اکرم(ص) نیست؟

* مولوی مراد زهی:

من با توجه به روایاتی که در رابطه با فضیلت و منقبت فاطمه زهرا قرائت شد، این قبول، فضیلت و منقبت فاطمه زهرا از دیدگاه اهل سنت يك امری مستند و قطعی است و جا دارد ما این را در سه چهار قطعه شعری که علامه اقبال لاهوری سروده توضیح دهیم:

مریم از يك نسبت از سه نسبت حضرت
عیسی عزیز زهرا عزیز

نور چشم رحمة آن امام اولين و آخرين
 للعالمين
 آن که جان در بیکر روزگار تازه آئين آفريد
 گيتي دميد
 بانوي آن تاج دار هل مرتضي مشکل گشا
 اتي شير خدا

در رابطه با حضرت فاطمه زهرا و اهل بيت پیامبر اکرم، به طور کلی عقیده اهل سنت این است که محبت اهل بيت و محبت صحابه پیامبر جزء معتقدات مسلم و جزء ایمانیات ما است. یعنی به همان نسبتی که ما نسبت به خلیفه اول و نسبت به خلیفه دوم و سایر صحابه محبت داریم، به همان نسبت، نسبت به علي، فاطمه زهرا و حسن و حسين F و دیگر اهل بيت محبت داریم.

اگر يك ترازو جلوي ما گذاشته بشود و محبت اهل بيت و محبت اصحاب پیامبر در دو کفه ترازو قرار بگیرد، هیچ کفهاي بر کفه دیگر شاید سنگین تر نباشد و دلیلش هم این که ما در خطبه‌هاي نماز جمعه در هر جمعه و در تمام خطبه‌ها در روزهاي جمعه دعای مغفرت برای اهل بيت و به ویژه حضرت فاطمه زهرا و اهل بيت صورت مي‌گیرد.

من قطعه‌اي از آن خطبه را قرائت بکنم. این خطبه دومي است که در تمام مساجد اهل سنت قرائت مي‌شود؛ مخصوصا در کشورهای آسیایي ایران و پاکستان و هندوستان که خطبه‌هاي اصلي به زبان فارسي و بعضي به زبان عربي قرائت مي‌شود.

«قال النبي(ص): أرحم أمتي بأمتي أبوبكر، وأشدّهم في أمر الله عمر، و أصدقهم حياء عثمان و أقواهم علي، و فاطمة سيدة نساء أهل الجنة، و حمزة أسد الله و أسد رسوله رضوان الله تعالى عليهم أجمعين. اللهم اغفر للعباس

و ولده مغفرة ظاهرة و باطنة لاتغادر ذنبا.» [16]

این عقیده ما است. هیچ فرقی در این راستا وجود ندارد. يك قطعه شعري هم از ملا عبدالرحمن جامي قرائت کنم:

جز به آل کرام و	فلك دين نبي نيافته
صحب عظام	نظام
نامشان جز به احترام	جز به تعظيم به
مبر	سويشان منگر
همه را اعتقاد نيکو	دل ز انکارشان يك سو
کن	کن
هر خصومت که	به تعصب مزین در آن
بودشان باهم	جادم
حکم آن قصه با خدای	زندگی کن، تو را به
بود	حکم چه کار

* مجري:

وقت شما تمام است، الآن لطف کنید سؤال خودتان را مطرح کنید، جناب آقای قزوینی پاسخ دهند.

مستندات حمله به خانه فاطمه زهرا(س) چیست؟

* مولوي مراد زهي:

جناب آقای قزوینی که سؤال فرمودند خارج از موضوع بحث ما بود، موضوع بحث ما هجوم به خانه فاطمه زهرا و سوزاندن خانه و ضرب و لطم حضرت فاطمه و اسقاط جنین است که توسط طبق ادعای ایشان و در سایت اینترنتی ایشان این مسأله را که گفته‌اند به دستور ابوبکر صديق و مجري‌اش هم خلیفه دوم و بعضي دیگر بودند، ما سؤال مان این است که با توجه به گذشت چهارده قرن از آن قضایا چه مستنداتی برای طرح این

قضیه جناب آقای قزوینی دارند که الآن وجود دارد، نه مدعی علیه وجود، نه شهود وجود دارد لطف بفرمایند پاسخ دهند.

* استاد حسینی قزوینی:

اگر بنا باشد در رابطه با قضیه هجوم به خانه فاطمه زهرا(س)، ما آن چه که در کتاب‌های روایی، رجالی و تاریخی آمده، ارزش قائل نشویم، هیچ يك از موضوعات حتی در اثبات رکعات نماز ما نمی‌توانیم بگوییم چیزی برای ما ثابت شده و یا ثابت نشده است.

ولی آن چه در رابطه با هجوم به خانه حضرت زهرا(س) است، ما چهار تا روایت صحیح داریم. یکی از آنها قضیه ندامت خود جناب خلیفه اول است که می‌گوید من برای سه چیز که انجام داده‌ام، تأسف می‌خورم و پشیمان هستم؛ یکی از آنها: «وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ إِنْ أَغْلِقَ عَلَيَّ الْحَرْبُ»؛ «ای کاش من خانه فاطمه زهرا(س) را مورد هجوم قرار نمی‌دادم، اگر چه سنگر جنگی قرار گرفته بود.» این روایت کاملاً صحیح است و هیچ شبهه‌ای در صحت روایت نیست، بعضی از بزرگان اهل سنت صراحت بر صحت روایت دارند.

جناب سیوطی در مسند فاطمه(س)، ص 34، و 35 صراحت دارد که این روایت صحیح است.

جناب مقدسی از شخصیت‌های برجسته اهل سنت است که ذهبی از او به عنوان: **الإمام، العالم الحافظ**

الحجة، نام می‌برد، [17] می‌گوید: «هذا حديث حسن عن أبي بكر.» [18]

و همچنین روایت دیگری که ابن ابی شیبیه، استاد بخاری، صراحت دارد بر این که جناب خلیفه دوم گفت با این که احترام حضرت زهرا(س) برای من محرز است، ولی قسم به خدای عالم این احترام حضرت زهرا(س)

مانع آن نمی‌شود که من دستور بدهم: «أَنْ يَحْرَقَ عَلَيْهِمُ الْبَيْتُ»؛ [19] «خانه را با ساکنانش به آتش بکشند.» از شخصیت‌های برجسته اهل سنت؛ مثل جناب فرحان مالکی می‌نویسد: من اول تصور می‌کردم که این

روایات سند ندارد؛ ولی پس از بررسی برایم ثابت شد که این قضیه به اسانید صحیح ثبت شده است. [20] بلاذری در کتاب الأنساب الأشراف، ج 1، ص 586، قضیه احراق یعنی تهدید به سوزاندن را مطرح می‌کند و همچنین خود طبری در روایت دیگر همین مسأله را در ج 2، ص 443 تاریخش مطرح می‌کند.

* مجری:

از الآن شما يك دقیقه فرصت دارید سؤال جدید مطرح کنید، بعد جناب مراد زهی فرصت خواهند داشت که پاسخ دهند.

چگونه محبت فاطمه (س) و دشمنانش در يك قلب جمع می‌شود؟

* استاد حسینی قزوینی:

ایشان فرمودند ما به همان نسبتی که حضرت زهرا(س) و حضرت علی(ع) را دوست داریم، جناب ابوبکر و عمر را دوست داریم. طبق روایت صحیح بخاری، پیامبر اکرم فرمود: فاطمه(س) غضبش، غضب من و رضایتش رضایت من است. [21]

در صحیح بخاری و مسلم صراحت دارد که فاطمه زهرا(س) از ابوبکر و عمر غضبناك از دنیا رفتند؛ «فلم تزل مهاجرة حتى توفيت.» [22] و این نشانگر این است که وقتی فاطمه زهرا(س) از آنها راضی نیست، پیامبر هم از آن دو نفر راضی نیست، خدا هم راضی نیست. محبت کسی که پیامبر و خدا از او راضی نیست، خلاف شرع و خلاف عقل است، جواب بدهند.

خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» [ای کسانی که ایمان آورده اید! با قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید] [23]

* مولوی مراد زهی:

بنیید موضوع بحث ما آن چیزی است که جناب آقای قزوینی مطرح فرمودند. بعد از چهارده قرن دادگاهی

ایشان تشکیل دادند و به عنوان مدعی چهار ادعا را و چهار اتهام را متوجه خلیفه اول و دوم کردند:

1. هجوم به خانه فاطمه زهرا؛
2. سوزاندن خانه فاطمه زهرا؛
3. شکستن در و فرورفتن میخ به سینه فاطمه زهرا؛
4. سقط جنین.

من خواهش می‌کنم این است که ما از موضوع خارج نشویم و اول سؤالی که مطرح می‌شود، تمام بشود تا سؤال جدیدی. و چهارده قرن از این قضیه گذشته، آیا در دوران خلیفه اول و دوم و سوم و چهارم و در طول این چهارده قرن، ما در کتب معتبر تاریخ این قضیه، قضیه شوخی نیست.

الآن اگر واقعاً یکی از انسان‌های بزرگ عصر حاضر؛ مثلاً رئیس جمهور و یا یکی از مراجع تقلید و یا یکی از مفتیان اهل سنت متهم به چنین امری بشود، بالأخره باید مستندات قوی برایش وجود داشته باشد. الآن آمده‌اند و خلیفه اول و دوم را که اساس اسلام و برنامه‌های اسلامی، و نشر و دعوت اسلامی از آن جا سرچشمه می‌گیرد، متهم به این قضیه کرده‌اند و دلایلی هم که ایشان آورده‌اند، این دلایل اصلاً سندیت ندارد و صحت ندارد. کتابی که ایشان فرمودند: انساب الأشراف بلاذری، یک مشکل که وجود دارد معمولاً آقای قزوینی و دیگر دوستان ما یک صفحه کتاب را که مطرح می‌کنند، صفحه دوم را یا نگاه نمی‌کنند و یا مطرح نمی‌کنند.

همین انساب الأشراف بلاذری چه گفته در ص 250: «لما بايع الناس أبا بكر، اعتزل علي والزبير، فبعث إليهما عمر بن الخطاب، وزيد بن ثابت، فأتيا منزل علي، فقرعا الباب، فنظر الزبير من فترة ثم رجع إلى علي فقال: هذان رجلان من أهل الجنة، وليس لنا أن نقاتلهما. قال: افتح لهما. ثم خرجا معهما حتى أتيا أبا بكر، فقال أبو بكر: يا علي أنت ابن عم رسول الله وصهره، فتقول إنني أحق بهذا الأمر، لاها الله لأنه أحق به منك. قال: لا تتريب، يا خليفة رسول الله، ابسط يدك أبايعك. فبسط يده فبايعه. ثم قال للزبير: تقول أنا ابن عمه رسول الله وحواريه وفارسه وأنا أحق بالأمر؛ لاها الله لأنا أحق به منك. فقال: لا تتريب يا خليفة رسول الله، ابسط يدك، فبسط يده فبايعه. المدائني، عن مسلمة بن محارب، عن سليمان التيمي، و عن ابن عون.»

انساب الأشراف بلاذری، در ص 250 می‌گوید که حضرت علی E با حضرت زبیر اول در خانه نشسته بودند، بعد رفتند خدمت ابوبکر صدیق و ایشان علت این را پرسیدند که شما چرا نیامدید برای بیعت؟ گفتند ما فکر می‌کردیم که ما مستحق تر هستیم. بعد حضرت علی و حضرت زبیر گفتند که دستت را دراز کن تا ما با تو بیعت کنیم. دستشان را دراز کردند و بیعت کردند. بنابراین، به صراحت در انساب الأشراف آمده و بعد هم در چند پاراگراف جلوتر آمده: «فخرج علي فقال يا ابوبكر ألم تري لنا حقا في هذا الأمر، قال بلي ولكن...». فقط گلیه‌ای که حضرت علی داشت، انتظار مشاوره داشتند، وضعیت به گونه‌ای بود که خلأ قدرت نباید پیش بیاید. این هم جواب انساب الأشراف بلاذری است و عبارت دیگر هم زیاد داریم که در جاهای دیگر آمده که وقتی حضرت ابوبکر برگشت حضرت علی و حضرت زبیر رفتند و بلافاصله بیعت کردند.

آیا حقیقت جنایت بر فاطمه (س) بر امام صادق (ع) پنهان بود؟

* مولوی مراد زهی:

سؤال من این است که جناب آقای قزوینی مستندات درست و قوی در این رابطه بیاورند. و اگر ایشان معتقدند که هجوم صورت گرفته، بنابراین، خلیفه اول و دوم جانی قلمداد می‌شوند و خیانتی صورت گرفته است.

ایشان بیان پاسخ بدهند نسبت به این روایتی که در کتاب احقاق الحق قاضی نور الله شوشتری، ج 1، ص 16 آمده است: «و جاء عن الإمام السادس جعفر الصادق انه سئل عن أبي بكر وعمر رضي الله عنهما ففي الخبر " ان رجلاً سأل الإمام الصادق، فقال: يا ابن رسول الله! ما تقول في حق أبي بكر وعمر؟ فقال: إمامان عادلان قاسطان، كانا علي الحق، وماتا عليه، فعليهما رحمة الله يوم القيامة.» «شخصی خدمت امام صادق آمد و از ایشان سؤال کرد در رابطه با ابوبکر و عمر شما چه می‌گویید؟ آن حضرت فرمود آن‌ها هر دو امامان عادلان قاسطان، دو امام عادل بودند و بر حق بودند و بر حق مردند «فعليهما رحمة الله يوم القيامة.»

چگونه امام صادق نسبت به خلیفه اول و دوم می‌فرماید که این‌ها عادل بودند، بر حق بودند و بر حق هم

فوت کردند.

چگونه آقای قزوینی می‌فرمایند که ایشان بر اثر هجوم به خانه فاطمه زهرا این‌ها خیانت کار بودند و این‌ها جنایت کار بودند، آیا این قضایا از ذهن امام صادق پنهان بود؟

* استاد حسینی قزوینی:

اول این که ایشان فرمودند که طبق روایت انساب الأشراف، امیرالمؤمنین(ع) بیعت کردند، من تعجب می‌کنم جناب آقای مراد زهی که از اساتید توانمند حوزه علمیه و شاید حدود پنجاه تا کتاب تألیف کرده‌اند، چگونه عبارت صحیح بخاری، ج 5، ص 82، حدیث 4240، که صراحت دارد امیرالمؤمنین(ع) شش ماه بعد از رحلت پیامبر اکرم، مادامی که فاطمه زهرا(س) زنده بودند، بیعت نکردند را توجیه می‌کنند؟ «ولم یکن یبایع تلك الأشهر»؛ «در این شش ماه حضرت امیر(ع) بیعت نکردند.»

در صحیح مسلم، ج 5، ص 154، هم هست که امیرالمؤمنین(ع) بیعت نکردند، جناب عبد الرزاق استاد بخاری در المصنف، ج 5، ص 472 می‌گوید: نه تنها علی بیعت نکرد، هیچ یک از بنی هاشم نیز در طول آن شش ماه بیعت نکردند. [24]

طبری صراحت دارد از زهرا سؤال کردند: «أفلم یبایع علی سنة اشهر»؛ «علی در آن شش ماه بیعت نکرد.» «قال ولا احد من بنی هاشم»؛ «هیچ یک از بنی هاشم نیز بیعت نکردند.» [25]

و بحث این که ایشان می‌فرماید ما جناب ابوبکر و عمر را جنایت کار و خیانت کار معرفی می‌کنیم، جناب مراد زهی در خود صحیح مسلم ج 5، ص 152، حدیث 4468، خلیفه دوم اشاره می‌کند به علی(ع) و عباس و می‌گوید: وقتی پیامبر از دنیا رفت، ابوبکر گفت که من خلیفه پیامبر هستم؛ ولی شما رأیتان این بود که ابوبکر: «كاذباً أئماً عادراً خائناً»؛ «هم دروغگو است، گنه‌کار، حيله گر و هم خائن است.» «فلما توفيت ابوبکر قلت أنا خليفة رسول الله و خليفة أبي بكر»؛ «پس از ابوبکر هم من خلیفه شدم»، «فرايتماني كاذباً أئماً عادراً خائناً.»

پس این ما نیستیم که آن‌ها را در قفس اتهام قرار داده ایم و نسبت جنایت به آن‌ها می‌دهیم. اما نسبت به قضیه روایتی که حضرت عالی نقل فرمودید که البته آن آدرسی که جناب عالی دادید، درست نیست؛ آن چه هست در همان کتاب احقاق الحق ج 1 ص 69 و 70 است و در الصوارم المهرقة هم است [26]؛ ولی ای‌کاش حضرت عالی يك دقتی می‌کردید، که اولاً این روایت هیچ سندی ندارد و روایت از نظر سند کاملاً مخدوش است.

و اضافه در ذیل آن روایت از امام صادق(ع) سؤال می‌کند آیا مراد شما که گفتید امامان عادلان؛ این دو امام عادل هستند، چي بود. حضرت(ع) فرمود: من مرادم این بود که این‌ها «عدلا عن الحق»؛ «این دو از عدل عدول کردند»، این‌ها «اماما اهل النار»، «دو تا امام اهل آتش هستند.»

بعد حضرت(ع) اشاره می‌کند به آیه شریفه: «وجعلناهم أئمةً يدعون إلى النار» [27] و آنان [= فرعونیان] را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش (دوزخ) دعوت می‌کنند] و گفتم این‌ها قاسط هستند، حضرت(ع) فرمود مراد من این است که: «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» [28] و اما ظالمان آتشگیره و هیزم دوزخند!].

فلذا روی این جهت ما نه تنها این روایت را ضعیف می‌دانیم، از مطاعن می‌دانیم، خواندنش را درست نمی‌دانیم، به طلبه‌هایمان توصیه می‌کنیم که اصلاً این روایت را مطرح نکنند. چون موجب فتنه می‌شود.

بیعت با کدامین امام بر گردن فاطمه زهرا(س) بوده است؟

* استاد حسینی قزوینی:

گر چه ایشان نسبت به سؤال دوم بنده جواب ندادند، غضب حضرت زهرا(س) از ابي بكر و عمر يك مسأله ثابت در صحیح بخاری و مسلم است. سؤال سوم من از ایشان این است که شما در روایات، در صحیح بخاری و مسلم آورده‌اید:

«وَمَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.» [29] «هر کس بمیرد و بیعتی در گردنش نباشد به مرگ جاهلیت مرده است.»

و همچنین «من مات و ليس عليه امام مات ميتة الجاهلية.» [30]
این کاملاً ثابت است.

از طرف دیگر در صحیح بخاری و مسلم هست که: «مات وهي واحدة علي ابی بکر.» [31] «حضرت زهرا(س) به شهادت رسید در حالی که از ابوبکر ناراحت بود.»

نه تنها بیعت نکرد؛ بلکه نسبت به ابی بکر غضبناک نیز از دنیا رفت، «فلم نزل مهاجرة حتي توفيت.» [32]
در این جا مسأله این است فاطمه زهرا(س) که در برابر خلیفه اول بیعت نکرد و او را به عنوان امام قبول نکرد، آیا فاطمه زهرا(س) به مرگ جاهلی از دنیا رفته و یا خلافت ابوبکر، خلافت مشروع نیست؟

* مولوی مراد زهی:

بنید من اولاً به این سبک برنامه که چهار دقیقه و یک دقیقه است، اعتراض دارم. یک بحث وقتی ادامه پیدا می‌کند باید جمع بندی بشود تا حالا سه چهار تا بحث مطرح شد.

سؤالی که من کردم در رابطه با مطلب قاضی نور الله شوشتری. من متأسفم که تمام بینندگان آشنا هستند به زبان عربی. چگونه واقعاً یک مسأله را از ظاهر مسأله بر می‌گردانند که وقتی سؤال کردند: «با این رسول الله! ما تقول فی حق ابی بکر و عمر؟ فقال: إمامان عادلان قاسطان.» «ای فرزند رسول خدا چه می‌گوید در حق ابوبکر و عمر؟ امام فرمودند: دو امام عادل هستند.»

عادل در زبان عربی به چه گفته می‌شود، «قاسطان» قاسط در زبان عربی به چه گفته می‌شود؟ وماتا علیه. مطلب دوم آن چه از صحیح مسلم آوردند. جای تأسف است که من همین مسأله را عرض کردم که یک پاراگراف را می‌خوانند و یک پاراگراف را نمی‌خوانند.

صحیح مسلم همین الآن جلوی من است، همین حدیثی که ایشان آوردند، حدیث صحیح مسلم است و من می‌خوانم و شنوندگان هم گوش کنند، خود آقای قزوینی هم گوش کنند و بعد قضاوت کنند.

«فلما توفی رسول الله اقال أبو بکر انا ولی رسول الله! فجنمنا تطلب میراثك من ابن أخيك و یطلب هذا میراث امرأته من أبیها فقال أبو بکر قال رسول الله! ما نورث ما ترکنا صدقة فرأیتماہ کاذبا آثما غادرا خائنا والله یعلم أنه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفی أبو بکر و انا ولی رسول الله! و ولی ابی بکر فرأیتماہ کاذبا آثما غادرا خائنا والله یعلم انی لصادق بار راشد تابع للحق»؛

حضرت عباس E و حضرت علی (کرم الله وجهه) وقتی خدمت حضرت عمر می‌آیند عبارت این است: «فرأیتماہ کاذبا آثما غادرا خائنا.» «او را شما هم دروغگو، گنه‌کار، حيله‌گر و خیانت کننده می‌دانستید.»

یعنی وقتی شما نزد خلیفه اول آمدید، به گمان شما؛ یعنی شما چنین فکر می‌کردید، این علامت استفهامی و سؤالی است، آیا شما فکر می‌کردید که ایشان کاذبا غادرا آثما خائنا است، در حالی که این طور نیست؛ چون در ادامه‌اش می‌گوید: «والله یعلم أنه لصادق بار راشد تابع للحق.» «پس مرا نیز دروغگو، گنه‌کار و خیانت کننده می‌دانید و خداوند آگاه است.»

ایشان صادق است، نیکوکار است.

ثم توفی أبو بکر. بعد شما نزد من آمدید، «فرأیتماہ کاذبا آثما غادرا خائنا والله یعلم.» «و خدا می‌داند که من صادق هستم و خدا می‌داند که او نیز صادق است.»

این والله یعلم را نمی‌خوانند؛ خدا می‌داند که من صادق و بار راشد و تابع حق هستم. بعد شما آمدید پیش من و اصرار دارد و این مسأله‌ای است که ابوبکر صدیق در باره آن قضاوت کرده است.

بعد وقتی که آمدند می‌فرماید: «فرأیتماہ کاذبا آثما غادرا خائنا.»

نه این که من از خودش خبر می‌دهد، یعنی شما چنین فکر می‌کنید. «بعد والله یعلم انی لصادق، والله یعلم انه لصادق.»

چگونه است که استنباط توهین می‌کند که خلیفه دوم، خلیفه اول را کاذب و غادر و آثم می‌داند؛ در حالی پشت سر همین جمله می‌گوید: «والله یعلم أنه لصادق بار راشد تابع للحق.»

آقای قزوینی نسبت به این عبارت توضیح دهند، امام چهارم حضرت علی بن حسین بن علی در کتاب کشف

الغمة اربیلی، ج 2، ص 78 که گروهی از ایران آمدند خدمت ایشان و از حضرت ابوبکر و عمر و عثمان سؤال کردند. بعد ایشان فرمود: آیا شما نمی‌دانید که **«الذین یخرجهم من ديارهم»**،

آن آیه معروف در قرآن کریم در باره کی است؟^[33] من گواهی می‌دهم که شما از آن گروه سوم نیستید که خداوند درباره آنان گفته: **«وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا»**^[34] [(همچنین) کسانی که بعد از آنها [= بعد از مهاجران و انصار] آمدند و می‌گویند: «پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده!]

یعنی وظیفه بنده و آقای قزوینی و مسلمانان بعدی طبق این آیه صریح قرآن این است که ما باید برای مؤمنین گذشته؛ به ویژه برای اصحاب و اهل دعای مغفرت کنیم و بخواهیم از خدا که هیچ گونه غل و کدورتی در دل‌های ما از آنها نباشد وظیفه ما را قرآن مشخص کرده است. بنابراین نسبت به این روایت که در کشف الغمة، ج 1، ص 78 آمده که حضرت علی بن الحسین، نسبت به معترضین و آن‌هایی که بد گو بودند نسبت به سه خلیفه اول این گونه برخورد می‌کند و این آیه قرآن را می‌گوید که آنها مصداق این آیه بودند....

* استاد حسینی قزوینی:

در رابطه با روایتی که ایشان مطرح کردند در کتاب کشف الغمة، ج 1، ص 78، همچنین روایتی نیست. در ص 291، ج 2، يك روایتی است که این روایت سندش می‌رسد به ابو هریره، ابوهریره از دیدگاه ما به هیچ وجه مورد وثوق نیست؛ چون مورد ذم آقا امیرالمؤمنین(ع) است.^[35] و روایاتی هم که جناب اربلی می‌آورد، غالباً از منابع اهل سنت می‌آورد و بدون ذکر سند. و روایتی که سند نداشته باشد و یا سندش به روات اهل سنت برسد که از دیدگاه ما وثاقتش ثابت نیست، این روایت از دیدگاه و نظر ما اعتبار ندارد. اما نسبت به روایت صحیح مسلم که جناب مراد زهی فرمودند. آن جا امیرالمؤمنین(ع) و عباس مورد خطاب خلیفه دوم است. تعدادی از صحابه هم آن جا نشست‌اند.

جناب خلیفه دوم سؤال نکرد بلکه گفت: وقتی من خلیفه شدم «فرأیتمانی» یعنی رأی و نظر شما این بود که من دروغگو هستم، و حيله گر و خائن هستم.

بلي خود ایشان می‌گوید: **«والله يعلم أني لصادق.»** این ادعای جناب خلیفه دوم است؛ ولي آقا امیرالمؤمنین(ع) و عباس وقتی که خلیفه دوم گفت رأی شما این بود، علي(ع) آن جا تکذیب نکرد، علي(ع) نگفت که نه جناب عمر اختیار دارید من چنین عقیده‌ای نسبت به شما نداریم، چنین رأی نداریم. و همچنین عباس حرف جناب خلیفه دوم را انکار نکرد.

و صحابه‌ای که آن جا نشست‌ه بودند،^[36] هیچ کدام نگفتند که جناب خلیفه این که شما می‌گویید نظر آقای عباس و آقا امیرالمؤمنین(ع) درباره تو این است که کاذب و آثم و غادر و حيله گر هستید، هیچ کدام این قضیه را تکذیب نکردند.

و اضافه بر این، جناب آقای مراد زهی عزیز! آیا این قضیه مگر منحصر به همین روایت است؟

حدیث حوض مگر جدای از این قضیه است.^[37]

مگر قضیه شك خلیفه دوم در قضیه حدیبیه^[38]، آیا جدای از این قضیه است؟

این‌ها مطالبی است که ما باید فکر کنیم يك مقداری از جنبه تقلیدی بیایم بیرون.

يك مقداری دقت کنیم در مضمون روایت و سند روایت که در صحیح مسلم است و هیچ شك و شبهه‌ای نیست.

و خود آقای بخاری احساس می‌کند که این واژه **«كاذباً أثمّاً غادراً خائناً»** «دروغگو، گنه‌کار، حيله گر و خائن است.»

توهين در حق خليفه اول و دوم است و لذا در صحيح بخاري اينها را حذف مي‌کند و مي‌آورد «**فرايتماني کذا**»
 اين نشانگر اين است که آقاي بخاري از اين روايت در حقيقت اهانت و توهين به خليفه اول و دوم فهميده و اين واژه‌ها را به کلمه «کذا وکذا» تبديل کرده است.

عدم رضایت فاطمه زهرا(س) دليل مشروع نبودن خلافت شيخين

* استاد حسینی قزوینی:

من عرض مي‌کنم که سؤال قبلي و قبلي‌تر من را جناب مراد زهي جواب ندادند. و من باز تکرار مي‌کنم که حضرت صدیقه طاهره(س) از ابوبکر و عمر به ویژه از ابوبکر غضبناک شد. «**فغضبت فاطمه(س) بنت رسول الله فهجرت ابابکر**» از ابابکر قهر کرد. با اين که قهر کردن يك امر منفي است. «**فلم تزل مهاجرة حتي توفيت**» [40]
 تا آخرين لحظه حيات هم جناب حضرت زهرا(س) از ابوبکر راضي نشدند. آیا اين غضب فاطمه(س) دليل بر عدم مشروعيت آنها نيست؟ آیا اين دليل بر آن نيست که آنها بر يك مسندي نشسته‌اند که مرضي حضرت زهرا(س) نيست که اگر مورد رضایت حضرت زهرا(س) نباشد، مرضي نبي مكرم نيست و مرضي خدای عالم نيست. [41] آیا اين غضب و اين هجرت و آن چه در الإمامة و السیاسة هم آمده که مي‌گويد: «**والله لأدعونكما في كل صلاة أصليها**» [42] آیا اين مشروعيت خلافت شيخين را زير سؤال نمي‌برد؟

* مولوي مراد زهي:

منظور بحث ما هجوم به خانه فاطمه زهرا، سوزاندن خانه، توهين به حضرت فاطمه زهرا و سقط جنين است. بحث فاطمه زهرا و بحث بيعت يك بحث مستقلي است. من خواهش مي‌کنم. من استدعا دارم مستندات خودش را نسبت به ادعا و اتهامي که متوجه خليفه اول و دوم شده، مستندات هجوم و... من چون مقيد هستم که در موضوع مورد نظر، بحث بشود، نظر من اين است که از همين الآن بحث هجوم و اين مسایل باشد.

بحث بيعت و بحث غضب، خودش بحث مستقلي است که خودش چندين جلسه را مي‌طلبد. آنها در جلسات آینده، فعلاً بحث هجوم مطرح بشود. ايشان مستنداتي نياوردند براي هجوم. اولين سؤال من اين بود که اين مسأله‌اي که نسبت داده شده و در بسياري از شبکه‌هاي ماهواره‌اي و در بسياري از سايت‌هاي اينترنتي و در کتاب‌ها و يك مسأله بسيار مهمي است که خليفه دوم را متهم به حمله و هجوم به خانه فاطمه زهرا کرده و متهم شده؛ در حالي که الآن نه مدعي وجود دارد نه مدعي عليه، نه خود حضرت علي و نه خود حضرت فاطمه و حسن و حسين، اين ادعا را در طول چهارده قرن مطرح نکرده‌اند. پرونده‌اي که الآن باز شده، درخواست من از جناب قزوینی اين است که مستندات قوي حقيقي و محکمه پسندي را در اين مورد بيارند و اثبات کنند. مسأله کشف الغمة، واقعاً بعد از کتاب الله از دیدگاه شيعه، نهج البلاغه قوي‌ترين کتاب است. وقتي ما خطبه‌ها و مطالب نهج البلاغه و بسياري از کتاب‌هايي که ائمه در باره خليفه اول و دوم است بررسی مي‌کنيم، آن جا يك الگويي از محبت و از اخوت و برادري مي‌بينيم و خطبه‌هاي نهج البلاغه، کلاً اين مطاعن را که خليفه اول و يا دوم بر باطل بودند و يا هجوم صورت گرفته را رد مي‌کنند. در خطبه 219 نهج البلاغه حضرت علي حضرت عمر رضي الله عنه را اين گونه توصيف مي‌کند، من عربي‌اش را نمي‌خوانم و فارسي‌اش را مي‌خوانم: [43]

خداوند شهرهاي عمر بن خطاب را آباد گرداند، همانا او کجی را راست نمود، بيماري را معالجه کرد، سنت را بر پا داشت، تبهکاري و فساد را پشت سر نهاد و پاک و بي‌آلايش از دنيا رفت، نیکویی و خير خلافت را دريافت و از شر و بدی هم پيشی گرفت.

خوب اين خطبه 219 نهج البلاغه است که از زبان مبارك علي E نسبت به خليفه دوم صادر شده و کاملاً ايشان را متبع سند، مخالف هواي نفس، پاک و بي‌آلايش، قليل العيب و اين که خير دين اسلام و قرآن را

دریافت و از شرش دور بوده است. «أَدَىٰ إِلَى اللَّهِ طَاعَتُهُ» همواره طاعت الهی را به جا آورده «وَاتَّقَاهُ بِحَقِّهِ» و از خداوند هم تقوا را پیشه گرفته.»

این چیزی است که در خطبه 219 نهج البلاغه است و خطبه دیگر نهج البلاغه هم «فِي كَلَامٍ لَهُ وَوَلِيَهُمْ وَالِ قَاقَامَ وَ اسْتَقَامَ حَتَّى صَرَبَ الدِّينُ بِجِرَائِهِ»^[44] بعد از ابوبکر بر مسلمانان فرمانروا شد، فرمانده یعنی عمر بن خطاب، پس امر خلافت را برپا داشت و استقامت نمود تا این که دین قرار گرفت و پابرجا شد. این خطبه‌های صریح و آشکار نهج البلاغه است. حالا ما روایات بسیاری هم داریم...

ارائه دلایل محکمه پسند برای محکومیت خلیفه اول و دوم

* مولوی مراد زهی:

سؤال من همین است که شنوندگان و خوانندگان سایت‌های اینترنتی که در این مدت این موضوع را دیده‌اند و شنیده‌اند و بررسی کرده‌اند این موضوع را، با دیده انصاف بنگرند و توجه بکنند.

خلیفه اول و خلیفه دوم بهترین انسان‌ها بعد از رسول خدا مورد اتهام قرار گرفته‌اند بعد از چهارده قرن جلسه دادگاه و محاکمه برایشان تشکیل شده.

ما این استدعا را داریم به عنوان مدافع که مدعی دلایل قوی و مستند که منطبق با قرآن و مطابق با سنت صحیح و مطابق با اخلاق و ادبیات ائمه و اهل بیت باشد، نسبت به این ادعا و همچنین مستندات که محکمه پسند باشد، در چارچوب مسایل قضایی و حقوقی اسلامی و غیر اسلامی مشروعیت داشته باشد، مستندات این قضیه را مطرح بفرمایند.

* استاد حسینی قزوینی:

در رابطه با سؤالی که برادر عزیزمان داشتند که آیا ما دلیل محکمه پسند داریم یا نداریم، بنده عرض کردم که چهار روایت صحیح و محکم از کتاب ابن ابی شیبیه استاد بخاری، المصنف، بحث سندی‌اش هم کاملاً محرز است.

محمد بن یشر است، یحیی بن معین می‌گوید ثقة^[45]، ابن حجر می‌گوید «ثقة»^[46].

عبید الله بن عمر بن حفص است، یحیی بن معین و همچنین ابوزرعه و ابوحاتم می‌گویند «ثقة»^[47].

زید بن اسلم قرشی است، مزی نقل می‌کند از ابوزرعه، ابو حاتم، نسائی و ابن خراج که می‌گویند «ثقة»^[48].

اسلم قرشی است. عجل می‌گوید «مدینی ثقة» ابوزرعه می‌گوید «ثقة»^[49].

سند از دیدگاه اهل سنت کاملاً صحیح است و هیچ مناقشه‌ای در سند روایت نیست. وقتی سند روایت صحیح شد، می‌شود دلیل محکمه پسند.

در متن روایت دارد که جناب خلیفه دوم گفت: من دستور می‌دهم که خانه را به آتش بکشند.

تهدید می‌کند حضرت زهرا(س)، حضرت امیر(ع)، حضرت امام حسن(ع) و حضرت امام حسین(ع) را به سوزاندن.

آیا خلیفه چنین حقی دارد که اگر کسی از بیعت ممانعت کرده و حاضر نشد که بیعت کند، آیا بیعت کردن از قبول دین بالاتر است؟!!

قرآن صراحت دارد نسبت به قبول دین که: «إِكْرَاهًا فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»^[50] [در قبول دین اکراهی نیست زیرا راه درست از راه انحرافی روشن شده است.]

و همچنین نسبت به خود رسول اکرم(ص) صراحت دارد بر این که پیامبر اگر چنانچه مردم از تو روی گردان شدند: «أَنَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ»؛ «تو وظیفه‌ات فقط ابلاغ است»، حق این که شما بخواهید مردم را به زور وادار کنید به اسلام ندارید.

وقتی جناب خلیفه دوم تهدید می‌کند، این خلاف سنت و قرآن است.

و همچنین سه روایت دیگر آوردیم دو روایت از طبری که سنداً کاملاً صحیح است. و يك روایت از بلاذری که

سنداً صحیح است. و همچنین شخصیت‌های بزرگ اهل سنت مثل ضیاء الدین مقدّسی می‌گوید روایت صحیح است، سیوطی می‌گوید روایت صحیح است.

فرحان بن مالکی می‌گوید روایت صحیح است، ابن تیمیه حرانی با این که نهایت ظلم را در حق اهل بیت کرده، صراحت دارد بر این که **انه کبس البیت**؛ جناب ابوبکر، به زور وارد خانه حضرت زهرا(س) شد و حرمت خانه را شکست. [\[51\]](#)

ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان، [53] صفدی در الوافی بالوفیات، [54] ابن عبد ربّه [55] همه این قضایا را مطرح می‌کنند.

عبدالفتاح عبدالمقصود از شخصیت‌های برجسته اهل سنت در کتاب الإمام علی بن أبي طالب (ع) این قضیه را تأیید می‌کند. [56]

محمد حسنین هیکل در کتاب «الصدیق ابابکر» این را قبول دارد، [57] عمر رضا کحاله این قضیه را قبول دارد [58] و هیچ مشکلی هم ندارد.

قضیه هجوم به خانه فاطمه زهرا(س) ثابت است

* استاد حسینی قزوینی:

با توجه به مستندات که بنده عرض کردم با بررسی سندی و شهادت علمای بزرگ، مثل محمد حسین هیکل و دیگران، قضیه هجوم به خانه حضرت زهرا(س)، کاملاً ثابت است و این نشان می‌دهد که جناب خلیفه دوم این هجوم را انجام داده‌اند و این هجوم نشان می‌دهد که اجماعی در کار نبوده و حد اقل این است که امیرالمؤمنین (ع) وعده‌ای از بنی هاشم از بیعت با ابوبکر خارج شده بودند.

آقای ابن حزم اندلسی در المحلی، ج 9، ص 345 می‌گوید: «ولعنة الله علي كل اجماع يخرج عنه علي بن ابي طالب و من بحضرته من الصحابة»؛ «لعنت خدا به آن اجماعی باد که حضرت علی(ع) و صحابه‌اش در درون آن اجماع نباشند.»

روایت فقط دال بر تهدید است!

* مولوی مراد زهی:

روایت المصنّفی که ایشان می‌آورند، بحث ما این است که متأسفانه ایشان يك صفحه کتاب را نگاه می‌کنند و صفحه دیگر کتاب را نگاه نمی‌کنند. در همین مصنف ابن ابي شيبة، ج 7، ص 432، ح 4705، حضرت علی و حضرت زبیر: «كان علي والزبير يدخلان علي فاطمة بنت رسول الله فيشاورونها ويرجعون في أمرهم، فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب...»

تا آن جا که همان بحث تهدید است. «فلما خرج عمر جاؤوها»؛

حضرت علی(ع) و زبیر نزد فاطمه آمدند. «فقال: تعلمون أن عمر قد جاءني وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت وأيم الله ليمضين لما حلف عليه، فانصرفوا راشدين»؛

حضرت فاطمه(س) اظهار داشت که حضرت عمر آمده و چنین تهدیدی کرده و تهدیدش را عملی می‌کند، شما بروید و دوباره پیش من نیاید تا تکلیف روشن بشود. «فانصرفوا عنها»؛ «رفتند حضرت علی و حضرت زبیر»، «فلم يرجعوا إليها حتى بايعوا لأبي بكر»؛ «و با ابوبکر بیعت کردند.»

این روایت تصریح می‌کند این چیزی که این ادعایی که این اتهامی که مطرح شده، هجوم، سوزاندن خانه، سقط جنین و... از این روایت حد اکثر تهدید ثابت می‌شود با وجودی که این روایتی که ایشان مستند آوردند روایت منقطع است. و روایت منقطع از نظر اصول حدیث نمی‌تواند مستند باشد؛ چون راوی زید بن اسلم است، در همین تقریب التهذیب ابن حجر است که «هذه الرواية منقطة لأن زید بن أسلم كان يرسل. و احاديثه عن عمر منقطع.» ابن حجر و همچنین اسانید الرواة مال علامه البانی.

بنابراین اگر این روایت مورد احتجاج بشود، اصل ادعا باطل است؛ چون در این روایت حداکثر تهدید ثابت می‌شود. اصل ادعا تخریب و سوزاندن خانه و سقط جنین است.

باتوجه به این، شنوندگان گرامی استحضار داشته باشند که خانه حضرت علی و حضرت زهرا متصل به مسجد النبوی بود؛ یعنی اگر خانه به آتش کشیده می‌شد، قطعاً مسجد النبوی هم بالأخره با آن امکانات آن‌روزی به آتش کشیده می‌شد. چگونه بود که مسجد النبوی که در شبانه روز صحابه پنج بار در مرکز مدینه برای نماز خواندن می‌آمدند، این همه صحابه باید در حد تواتر ثابت می‌شد این روایت. چگونه فرد خاصی می‌آید و این روایت را به صورت منقطع یا به صورت موضوع بیان می‌کند و یا حد اکثر در سه چهار تا کتاب که راوی‌اش متهم است؛ مثل جابر جعفی که کذاب است به اتفاق عامه حدیث. یا روایت زید بن اسلم که منقطع است.

ادعا چیزی دیگر و دلیل چیزی دیگر. دلیل آقای قزوینی بر ادعایی که قبلاً مطرح کردند منطبق نیست. ادعای ایشان سوزاندن بود، ادعای ایشان سقط جنین بود. ادعای ایشان توهین به فاطمه زهرا بود؛ ولی از روایت ثابت می‌شود که بلافاصله حضرت علی و حضرت زبیر رفتند و بیعت کردند.

اما انساب الأشراف بلاذری را هم من قبلاً عرض کردم. این روایت هم باطل است؛ به خاطر این که این انساب الأشراف همان طوری که از اسمش پیداست، یک کتاب نسب نامه است. ما نمی‌توانیم یک همچین اتهام بزرگی را از یک مطلبی که در یک کتاب نسب نامه آمده، نوشته شده ثابت کنیم.

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...» [59] «محمد فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید...»

قرآن می‌گوید که صحابه در میان همدیگر رحمت داشتند، رحماء بینهم بودند، و با این هم در تضاد است. با خطبه‌های نهج البلاغه در تضاد است....

توضیح مطالب به جای سؤال

من به جایی این سؤالی مطرح کنم، پاسخ روایت طبری را می‌دهم. ببینید که این روایت طبری، یک کتاب تاریخ است که در او رطب و یابس است؛ یعنی یک مورخ و یک تاریخ نویس مثل طبری؛ هیچ گاه این تعهد را نداشته که روایات صحیح را بیاورد.

هزاران روایات موضوع، روایات دروغ و روایات جعلی است که ما در تاریخ طبری داریم. سندیت را باید از کتاب نهج البلاغه بیاورند، از کتاب صحیح بخاری بیاورند، از کتاب صحیح مسلم و صحاح سته بیاورند نه از کتاب تاریخ طبری. وانگهی چه تضمینی وجود دارد که در تاریخ طبری هم دستبرد نباشد.

ما همان الآن دو کتاب داریم یکی به نام العربية للناشئین، خوانندگان توجه داشته باشند، یکی هم کتاب تعلیم اللغة العربية که مؤلفش مصری است.

همین دو کتاب توسط یکی از ناشرین قم چاپ شدند و تحریف زیادی در این دو کتاب صورت گرفته است. مطالب جابجا شده و خیلی از مطالب در عصر سرعت امروزی یک شایعه می‌شود و دو ماه طول می‌کشد تا این....

بنابراین استناد به کتاب تاریخ طبری نمی‌تواند سندیت برای اثبات اتهام بزرگی که هم به اهل بیت توهین است و هم به خلیفه اول و خلیفه دوم.

جفای امت در حق فاطمه زهرا(س)

* استاد حسینی قزوینی:

من از جناب آقای مراد زهی انتظارم خیلی بیش از این‌ها بود، چون من به علمیت ایشان اعتقاد دارم و این که یک استاد حوزه هستند و بیش از پنجاه کتاب تألیف کرده‌اند.

ایشان که می‌فرماید از ناحیه زید بن اسلم، این روایت مصنف مورد اشکال است، حداقل یک نگاه بکنند به سند. دارد که: **زید بن اسلم، عن أبيه اسلم.** انقطاع ندارد، جناب آقای مراد زهی.

زید بن اسلم از پدرش نقل می‌کند. زید بن اسلم مورد ثقة است، هیچ شکي در وثاقت او نیست. ابوزرعه، ابوحاتم، ابن سعد، نسائی وابن خراش، همه می‌گویند که این ثقة است. [60] و اضافه آقای زید بن اسلم از

روایت بخاری و از روایت صحیح مسلم است.

چگونه آقای مراد زهی می‌آید، زید بن اسلم را که از روایت بخاری و از روایت مسلم است، این چنین تخریب می‌کند.

زید بن اسلم از پدرش اسلم نقل می‌کند. اسلم قرشی از غلامان جناب عمر بن خطاب بوده است. مزی می‌گوید: «اسلم القرشی العدوی مولی عمر بن الخطاب، ادرك زمان النبي (ص).» «اسلم قرشی عدوی غلام عمر بن خطاب است و زمان پیامبر اکرم(ص) را درک کرده است.»

و عجلی هم گفته: «مدینی ثقة.» ابوزرعه هم گفته: «ثقة.» [61] اما ایشان می‌فرمایند که ما از کتاب نهج البلاغه برای ایشان دلیل بیاوریم. چشم ما از نهج البلاغه هم برای ایشان دلیل عرض می‌کنیم.

در نهج البلاغه، خطبه 202 امیرالمؤمنین A هنگام دفن حضرت زهرا(س) خطاب به رسول اکرم(ص) می‌فرماید: «ستینک ابنک بتضافر امنک علی هضمها؛» «یا رسول الله! دخترت به تو خبر خواهد داد که امت تو در حق فاطمه زهرا(س) ظلم کرده‌اند.»

جناب شیخ حبیب الله خوئی کتابی در شرح نهج البلاغه، به نام منهاج البراعة دارد، که ج 13، ص 14 می‌گوید: «تضافر الأمة علی هضمها»

معنایش این است که: «اشارة الي ما صدر عنهم من كسر ضلعها و اسقاط جنينها؛» این که امت در حق حضرت زهرا(س) ظلم کرده‌اند و حق او را پایمال، اشاره است به شکستن پهلو حضرت زهرا(س) و سقط جنین حضرت زهرا(س). منهاج البراعة، جناب خوئی از کتاب‌های معتبر است و خود جناب خوئی از شخصیت‌های برجسته است. و اضافه در نهج البلاغه، خطبه 202 این عبارت است. بزرگان اهل سنت هم همین تعبیر را از امیرالمؤمنین(ع) نقل کرده‌اند.

آقای عمر رضا کحاله، از علمای معاصر اهل سنت است، در کتاب اعلام النساء، ج 3، ص 21 نقل می‌کند. فاضل معاصر مصری، جناب مأمون غریب در کتاب خلافة علی بن أبي طالب، ص 33 نقل می‌کند. عبد العزیز شناوی، فاضل مصری در کتاب سیدات نساء اهل الجنة، ص 151 نقل می‌کند. [تذکر: جناب مولوی مرادزهی که کتاب تاریخ طبری را زیر سؤال بردند باید توجه داشته باشند که شخصیت‌های برجسته اهل سنت وی را توثیق کرده و کتابش را تأیید نموده‌اند:

ابن خلکان می‌نویسد: «کان إماما في فنون كثيرة، منها : التفسير... والتأريخ و تأريخه أصح التواريخ وأثبتها.» [62] ذهبی می‌نویسد: «کان ثقة، صادقا، حافظا، رأسا في التفسير، إماما في الفقه.. علامة في التاريخ.» [63] خطیب بغدادی می‌نویسد: «وله الكتاب المشهور في تاريخ الأمم والملوك، وكتاب في التفسير لم يصنف أحد مثله.» [64] «

آیا تهدید برای بیعت جایز است؟

* استاد حسینی قزوینی:

جناب آقای مراد زهی فرمودند آن چه که این روایت ثابت می‌کند، تهدید است، ما از جناب آقای مراد زهی سؤال می‌کنیم که آیا تهدید فردی برای بیعت، از دیدگاه قرآن سند دارد؟ آیا خلیفه و امام می‌تواند کسی را برای بیعت، اجبار کند؟ یا در سنت روایتی داریم که جناب خلیفه دوم و همچنین خلیفه سوم و یا آقا امیرالمؤمنین(ع)، کسی را وادار کرده‌اند.

این تهدید مخالف آیه 54 سوره نور است که خداوند به پیامبر اکرم(ص)، می‌گوید: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ»؛

اصلاً از رسالت تو که به مراتب بالاتر از امامت و خلافت است، رویگردان شدند، گناهش مال خودش است. «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.»

خطبه نهج البلاغه‌ای که ایشان قرائت فرمودند، من خواهش می‌کنم که کسانی که در رشته فقه و حقوق مطالعاتی دارند، ببینند که این خطبه نهج البلاغه، دلیلی و سندی می‌شود. دلیل و سند باید روشن باشد که قتل فاطمه زهرا، سقط جنین، هجوم به خانه فاطمه زهرا از آن دلیل ثابت بشود. این يك خطبه است؛ اما خطبه‌ای به این صراحت، خطبه 219 که می‌فرماید: **«و دَاوَى الْعَمَدَ وَ أَقَامَ السُّنَّةَ وَ خَلَفَ الْغَيْثَةَ ذَهَبَ نَعْيَ النَّوْبِ قَلِيلَ الْعَيْبِ.»**

این جا نفی می‌کند این خطبه، این چیزی را که جناب قزوینی به آن استناد می‌کنند. خطبه کاملاً روشن است. خطبه بعدی هم: **«و وَلِيَهُمْ وَالٍ فَأَقَامَ وَ اسْتَقَامَ حَتَّى صَرَبَ الدِّينُ بِحِرَانِهِ.»**

که تمام شارحین؛ از جمله ابن ابي الحديد، محمد عبده و دیگران از والي، تحت این خطبه نوشته‌اند که مراد خلیفه دوم است. و این جای تأسف است که ایشان از روزنامه نگاری مثل هیکل می‌آیند که ایشان صحبتی کرده باشند برای اثبات هم‌چنین امر مهمی و افتراء مهمی که در چهارده قرن پیش صورت گرفته باشد. بعد از چهارده قرن آقای هیکل و یا کسان دیگر، ادیبانی بیایند، رمان نویسانی، داستان نویسانی بیایند، این‌ها سندیت ندارند. من عرض کردم برای ما خطبه‌های نهج البلاغه سند است، قرآن سند است.

وانگهی من از جناب قزوینی سؤال می‌کنم که کتاب ناسخ التواریخ مال میرزا تقی خان که معاصرما است و در کتاب اعیان الشیعه می‌گوید که لم يعمل مثله، می‌گوید: **«ان ناساً من رؤساء الكوفة و أشرافهم الذين بايعوا زیداً حضروا يوماً عنده، و قالوا له: رحمك الله، ماذا تقول في حق أبي بكر و عمر؟»**

آمدند از اشراف کوفه سؤال کردند که جناب زید، ما تقول في حق ابوبکر و عمر؛ در باره ابوبکر و عمر شما چه می‌فرمایید؟ توجه داشته باشند شنوندگان و محققان منصفین که امام زید در پاسخ به این چه فرمود: **«قال: ما أقول فيهما إلا خيراً كما أسمع فيهما من أهل بيتي إلا خيراً»**،

من تمام اهل بیتم در باره این‌ها جز خیر نمی‌گویند. **«ما ظلمانا و لا أحد غیرنا»**؛ «به کسی دیگری نیز ظلم نکردند»، **«و عملاً بكتاب الله و سنة رسوله»**؛ «به کتاب الله و سنت رسول عمل کردند».

این هم یکی از پژوهشگران بزرگ قرون گذشته است، کتاب ناسخ التواریخ، ج2، تحت عنوان احوال امام زین العابدین.

تمام ائمه اهل بیت منقبت و بزرگواری و عدالت و محبت اهل بیت و خلیفه اول و دوم را اعتراف دارند و در کتاب‌های مستند آمده است.

و باز در همین خطبه نهج البلاغه، حضرت علی به عنوان مشاور عالی خلیفه دوم قرار می‌گیرد و در تمام کتاب‌های تاریخ است که حدود چهارده بار خلیفه دوم سفر خارج از مدینه داشته و در آن چهارده بار، دوازده بار جانشینش حضرت علی بود.

شنوندگان عزیز قضاوت بکنید. این قدر محبت و صفا و صمیمیت بین خلیفه اول و او وجود داشت که دوازده بار او را جانشین خودش تعیین می‌کند. اگر عداوت بود، بغض بود، هیچ کسی هم‌چنین کاری انجام نمی‌داد.

من به جای طرح سؤال در رابطه با روایت طبری يك توضیحی دیگر عرض کنم که نخستین راوی تاریخ طبری ابن حمید است. ابن حمید هم از دیدگاه محدثین متهم به دروغ پردازی است.

آخرین راوی هم روایت منقطع است. راوی اول که ابي عبد الله الرازي که متوفای 148 هجری است. که ابن خراش در باره او می‌گوید: **«حدثنا حميد وكان والله يكذب.»** ابن حمید برایم حدیث کرد؛ ولی به خدا قسم که او دروغ می‌گفت.

هم‌چنین علامه ذهبی در باره او می‌گوید: **و هي مع امامته منكر الحديث**، صاحب عجائب است.

آخرین راوی زیاد بن کلب، ابومعشر کوفی است...

پاسخ به سند روایت و منکرالحديث

* استاد حسینی قزوینی:

من از همین سؤال ایشان شروع می‌کنم که ایشان نسبت به محمد بن حمید اشکال کردند. جناب مراد زهی! جناب آقای مزی در تهذیب الکمال، ج5، ص100 از یحیی بن معین، ابوزرعه و از احمد بن حنبل، توثیق

ایشان را نقل می‌کند. وقتی شخصیتی مثل احمد بن حنبل، یحیی بن معین و ابوزرعه که از استوانه‌های علمی اهل سنت است، وقتی نسبت به یک فردی بگویند که این فرد ثقه است، حرف دیگران را ما به هیچ وجه نمی‌توانیم قبول کنیم.

ایشان گفتند که منکر الحدیث است. این را ما بارها گفته‌ایم و در شبکه‌ی المستقله هم بیان کردیم. ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «لو كان كل من روي شيئاً منكراً استحق أن يذكر في الضعفاء، لما سلم من المحدثين احد» [65] «اگر بنا باشد هر کس منکر الحدیث بود، او را ما ضعیف بدانیم، از محدثین یک نفر هم سالم نمی‌ماند.»

آقای ذهبی می‌گوید: «ما كل من روي المناكير يضعف»؛ «این چنین نیست که هر کس حدیث منکر نقل کرد، ضعیف باشد. آن کسی که منکر را نقل می‌کند، او مورد تضعیف نیست.» [66] پس بنابراین روایت از نظر سند کاملاً ثابت است. و اگر چنانچه جناب آقای مراد زهی دقت کنند، در همین صحیح بخاری که حضرات هر سال برای ایشان ختم صحیح بخاری می‌گیرند، راویان متعددی در صحیح بخاری آمده، درباره آن‌ها گفته‌اند که، منکر الحدیث است.

محمد بن عبدالرحمن طوافی، آقای ابن حجر می‌گوید «قال ابوزرعه، منكر الحديث.» [67] مفضل بن فضاله، ابن سعد گفته منکر الحدیث، از روات صحیح بخاری است. [68] داود بن حصین مدنی، از رجال صحیح بخاری است، در باره‌اش گفته‌اند منکر الحدیث. اگر بنابراین باشد، باید یک انبوهی از احادیث صحیح بخاری را جناب آقای مراد زهی از صحیح بخاری حذف بفرمایند.

در رابطه با قضیه آقای محمد حسنین هیکل که ایشان فرمود یک روزنامه نگار است، جناب آقای مراد زهی! ایشان کسی است که دو مرتبه وزارت معارف مصر را قبول کرده؛ یعنی دو دوره وزیر معارف مصر بوده و همچنین یک دوره ریاست مجلس شیوخ مصر را داشته. یک روزنامه نگار نیست. و اضافه، غیر از ایشان، عمررضا کحاله از نویسندگان برجسته اهل سنت است، ایشان در اعلام النساء، ج 4، ص 114 قضیه هجوم به خانه حضرت زهرا(س) را مطرح می‌کند. و همچنین جناب آقای عبد الفتاح عبد المقصود که از دانشمندان مشهور مصری و عضو هیأت تحریریه مجله الحدیث است و مدتی رئیس دفتر معاون رئیس جمهور مصر حسن ابراهیم و رئیس دفتر نخست وزیر مصر بوده است. و اضافه در رابطه با آن خطبه‌ای که از نهج البلاغه، مطرح کردید که مراد جناب عمر بن الخطاب است، کافی است بگوییم که جناب آقای صبحی صالح از شخصیت‌های برجسته اهل سنت می‌گوید که مراد امیرالمؤمنین(ع) از این خطبه، عمر بن خطاب نیست؛ بلکه یکی از اصحاب علی(ع) است. و اضافه روایاتی که در نهج البلاغه، در مذمت خلیفه دوم است، اصلاً همه قضایا را روشن کرده است.

برخورد دوگانه با بیعت کنندگان

* استاد حسینی قزوینی:

با این که جناب مراد زهی قضیه تهدید را پذیرفتند، این سؤال مطرح است، جناب خلیفه اول و دوم به خانه آن‌ها هجوم بردند و خواستند که وادار به بیعت کنند؛ ولو این که فرمایش جناب مراد زهی را قبول کنیم که آمدند و بیعت کردند، چرا خلیفه دوم به خانه سعد بن عباده که تا آخر عمر بیعت نکرد، هجوم نبرد؟ [69] و همچنین آقای ابان بن سعید بن عاص جزء کسانی است که از بیعت تخلف کردند، چرا به خانه او هجوم نبردند؟ [70] آقای ابی بن کعب از بیعت کردن تخلف کرد. [71] خالد بن سعید بن عاص، [72] زبیر بن عوام، [73] سلمان فارسی، [74] عباس بن عبدالمطلب، [75] عتبه بن ابولهب [76] و عمار یاسر [77] همه از بیعت خودداری کردند، چرا خلیفه دوم دوگانه برخورد کرد؟

شاهدان هجوم کجایند؟

همان پاسخ قبلي من كامل نشد، من از شنوندگان گرامي تقاضا مي‌كنم كه منصفانه و به وجدانتان قسم مي‌دهم، وجداناً قضاوت كنيد، در خانه متصل به مسجد النبي، خليفه دوم هجوم آورده، خانه فاطمه زهرا به آتش كشيده شده، اتهامي كه بعد از چهارده قرن مطرح مي‌شود، محسن عزيز سقط شده، فاطمه زهرا مورد اهانت قرار گرفته، 120 هزار صحابه، كم و يا زياد كه در آخرين حج در ركاب پيامبر بودند، كجا رفتند؟ مسلمانان مدینه كه شبانه روز پنج بار در مسجد النبي نماز مي‌خواندند، كجا هستند كه اين قضيه‌اي كه در حد تواتر بايد ثابت مي‌شود، روايتي از آنها نيست، ائمه از اين گلايه و شكائتي نمي‌كنند؟ ببينيد جناب قزويني، شنوندگان محترم، ما مي‌خواهيم دادگاهي تشكيل بشود، مي‌خواهيم قصاص بگيريم از خليفه دوم از نظر اصول و از نظر حقوقي. خليفه دوم قصاص بايد بشود.

براي اثبات قصاص آيا كافي است كه جناب آقاي هيكل و يا نويسندگان كه بعد از 12 قرن و يا 13 قرن آمده، حالا وزير هم باشد، رئيس جمهور هم باشد، رهبر كل جهان باشد، شاهد قضيه براي قصاص لازم است، آن افرازي كه در خانه بودند، چرا آنها شهادت نمي‌دهند؟

چرا خود فاطمه زهرا از اين موضوع بحثي به ميان نمي‌آورد، شاكعي نمي‌شود، بني هاشم كجا بودند، علي شير خدا، اسدالله كه در مقابل عمرو بن عبدود كه در برابر هزار نفر مبارزه مي‌كرد، شمشير كشيده و او را به خاك و خون كشيده، عليي كه ما مي‌شناسيم با آن جرأت و غيرتي كه ما از او سراغ داريم و آن عمري كه عدالتي كه ما از او سراغ داريم، كجا بود؟ علي كجا بود؟ بني هاشم كجا بودند؟ مسلمانان مدینه كجا بودند، و در نتيجه آيا اين زير سؤال بردن تربيت پيامبر اكرم را نمي‌رساند كه پيامبري كه بيست و سه سال زحمت كشيده، پيامبر آخرالزمان ياراني را بايد تربيت كنند كه تا قيامت حافظ دين باشند و دين را به ديگران برسانند، 23 سال زحمت كشيده، به محضي كه چشم از دنيا فرو بست، حاصل زحمتش اين بود كه نزديك‌ترين يارانش هجوم بياورند به خانه دخترش به خانه دامادش، به جان هم بيفتند.

پس كجا رفت اسلام؟ پس كجا رفتند صحابه؟ كجا رفت تربيت پيامبر؟ آيا يك مسيحي، يك يهودي وقتي اين صحبت‌ها و اين اتهامات ما را بشنود، بعد از چهارده قرن، آيا اين سؤال براي پيش نمي‌آيد كه پيامبري كه نتوانست ده نفر را درست و حسابي صد هزار صحابه، اين گونه تربيت بكند.

آن از مهاجمين شان، بقيه كجا بودند، صد هزار، صد بيست هزار صد و نوزده هزار ديگه كجا بودند، كه دفاع نكردند؟ پس معلوم است كه اين دين پيامبر، اين آئين پيامبر هم مثل همين قضيه مي‌شود.

بنابراين، قضيه مستقيماً تربيت پيامبر را نسبت به صحابه زير سؤال مي‌برد. ما مي‌خواهيم مجدداً از جناب قزويني سؤال دارم كه ما مي‌خواهيم قصاصي را ثابت بكنيم، كجا هستند شاهدان اين قضيه؟ آن هم قضيه‌اي كه در مسجد النبي اتفاق افتاده، منزل فاطمه زهرا متصل به مسجد النبي بود.

وانگهي عمر رضا كحاله، من خواهش مي‌كنم كه اگر فرصت باشد، عبارت كاملش را ايشان بياورند، و اين جا مطلبشان را بخوانند كه از مطلب ايشان چه ثابت مي‌شود.

عبد الفتاح عبد المقصود يك نويسنده كه كتابي را تحت عنوان ادبيات امروزي نوشته و هزاران مسأله را آن جا مطرح مي‌كنند، ايشان شاهد قضيه نبودند كه بخواهند بر عليه خليفه دوم بر عليه متهم بيايند گواهي بدهند. گواهان محكم قوي و متفن و محكمه پسند مي‌خواهيم.

بنابراين در رابطه با خطبه‌هاي نهج البلاغه، اين طوري كه جناب قزويني مطرح فرمودند، يك سري خطبه‌هاي مذمتي هم داريم، بلي اگر ما معتقديم كه خطبه‌هاي كه در نهج البلاغه مذمت مي‌كنند، اين‌ها منتسب به حضرت علي(ع) هستند؛ چون با ادبيات حضرت علي منطبق است. اذا تعارضا تساقطا. پس هر دو ساقط مي‌شوند ما برگرديم به قرآن كه قرآن: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ.» [78]

مهاجرين اولين چه كساني بودند، خليفه اول و دوم و سوم و چهارم رضي الله عنهم بودند. خداوند در قرآن از اين‌ها اعلام رضایت كردند «رضي الله عنهم و رضوا عنه.»

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ.» [79] محمد فرستاده خداست؛ و كساني كه

با او هستند در برابر كفار سرسخت و شديد، و در ميان خود مهربانند]

ناصح‌ترین افراد برای امت اسلامی

* سه دقیقه نهایی مولوی مراد زهی:

شعاری که در تمام درو دیوارهای کشور ما و مناطق برادران شیعه است، «**لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار**»

علی که شاهد است که نسبت به همسرش این گونه برخورد می‌شود، ذوالفقار علی کجاست؟ آیا دفاع از ناموس، آیا دفاع از خانه، آیا دفاع در مقابل مهاجم واجب نیست؟

بنابراین من نظر خوانندگان، شنوندگان و مطالعه کنندگان را متوجه می‌کنم به نامه‌ای که حضرت علی خطاب به معاویه نوشته، به این نامه توجه بفرمایید: «**و أنصحهم لله و لرسوله الخلیفة الصدیق و خلیفة الخلیفة الفاروق**،

و لعمری أن مکانهما فی الإسلام شدید یرحمهما الله و جزاهم الله بأحسن ما عملا.» [80]

که حضرت علی می‌فرماید: ناصح‌ترین انسان‌ها برای خلق خدا و رسول خدا خلیفه صدیق و خلیفه فاروق هستند. آن‌ها جایگاه والایی در اسلام دارند. و با وفات آن‌ها و شهادت آن‌ها زخم شدیدی در اسلام پیش آمد خداوند به آن‌ها جزا و پاداش خیر عنایت فرماید.

و همچنین آن چیزی که ایشان فرمودند: که شرح نهج البلاغه صبحی صالح است و ابن ابی الحدید هست. ابن ابی الحدید می‌گوید: «**وهذا الوالی عمر بن الخطاب و هذا الکلام من خطبته خطبها فی ایام خلافته**

طویلة یدکر فیها قریه من النبی(ص).»

پس بنابراین آن چیزی که الآن مطرح است با واقعیت‌های تاریخی کاملاً در تضاد است با نصوص قرآن کاملاً در تضاد است، با برخوردی که خلیفه چهارم با خلیفه اول و دوم داشته. این کتاب شافی مال علامه علم الهدی، ج 2، ص 428 حضرت شهادت می‌دهد: **إن خیر هذه الأمة بعد نبیها ابوبکر و عمر**؛ بهترین امت بعد از پیامبر ابوبکر و عمر هستند به بهترین و خیریت آن‌ها شهادت می‌دهد.

و همچنین در ادامه‌اش می‌فرماید: «**انهما الإمام الهدی و شیخ الإسلام والمقتدی بهما بعد رسول الله(ص) ...**» من از جناب قزوینی و از همه شنوندگان عزیزی که با حوصله به گفته‌ها و عرائض من به گفته‌های من که به عنوان گفتمان دوستانه مطرح بود گوش دادند و خودشان بروند و تحقیق کنند و بررسی کنند و مطالعه کنند.

ارتداد قاطبه صحابه بعد از رسول الله(ص)

* سه دقیقه نهایی استاد حسینی قزوینی:

در رابطه با این که ایشان فرمودند این صد و بیست هزار نفر صحابه کجا رفتند؟ آ یا تربیت پیامبر زیر سؤال نمی‌رود؟

ما از بینندگان عزیز تقاضا می‌کنیم این را از ما سؤال نکنند، از آقایان اهل سنت سؤال کنند که در صحیح بخاری ج 7، ص 207، ح 6507 در روایتی پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: تمام صحابه من بعد از من مرتد می‌شوند؛

«**انه ارتدوا بعدک علی ادبارهم القهقری**»؛ و این‌ها وارد آتش جهنم می‌شوند. «**فلا اراه یرخص منهم الا مثل همل النعم**»؛ «جز تعداد اندکی از صحابه من از آتش جهنم خلاص نمی‌شوند.» اگر ما دنبال این صد و بیست هزار نفر هستیم این را خود صحیح بخاری آورده است.

* مراد زهی:

عبارت صحیح بخاری را قرائت بفرمایید.

* استاد حسینی قزوینی:

چشم. عبارت این است: «**حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي وَبَنِيهِمْ فَقَالَ هَلُمَّ. فَقُلْتُ أَيْنَ قَالَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ. قُلْتُ وَمَا شَأْنُهُمْ قَالَ إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَيَّ أَدْبَارَهُمُ الْقَهْقَرَى. ثُمَّ إِذَا زُمَرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي وَبَنِيهِمْ فَقَالَ هَلُمَّ. قُلْتُ أَيْنَ قَالَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ. قُلْتُ مَا شَأْنُهُمْ قَالَ إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَيَّ أَدْبَارَهُمُ الْقَهْقَرَى. فَلَا أَرَاهُ**

يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلَ هَمَلِ النَّعَمِ.» [81]

از رسول خدا(ص) در مورد قیامت نقل شده است که فرمودند: «در این هنگام که من ایستاده‌ام عده ای از (اصحاب) را می‌آورند. وقتی آنها را میشناسم شخصی بین من و آنها آمده و میگوید: بیایید. پس من میگویم: به کجا؟ جواب میدهد: قسم به خداوند بسوی آتش. میگویم: آنها را چه شده است؟ در جواب میگوید: آنها بعد از تو مرتد شده و به گذشته خود بازگشتند. سپس عده دیگری را می‌آورند ... در آخر از آنها نجات نمی‌یابد مگر به اندازه چند شتر (معدود) رها شده در بیابان.»

و همچنین از روایت خود عائشه ام المؤمنین صراحت دارد که: «**لما قبض رسول الله(ص)، ارتدت العرب قاطبة**»؛ «همه عرب؛ یعنی همه مسلمان‌ها مرتد شدند.»^[82]

اگر در بعضی از روایت‌های ما هست که «**ارتد الناس الا ثلاثة او اربعة**»، «مردم مرتد شدند مگر سه یا چهار نفر.»^[83]

در روایت ام المؤمنین این استثنا هم نیست. این روایت را جناب ابن کثیر دمشقی در کتاب البداية والنهاية، ج6، ص33 نقل می‌کند.

اما در رابطه با این که ایشان می‌فرماید که این قضیه شهادت حضرت زهرا(س) هیچ گونه سندی ندارد، ما قبلاً هم آورده‌ایم از جوینی که استاد ذهبی است و ذهبی در حق او تعبیرات خیلی سنگینی دارد و از او تعبیر به امام و پیشوا می‌کند.

ایشان نقل می‌کند از نبی مکرم(ص)، وقتی چشمش به فاطمه(س) افتاد فرمودند من می‌بینم روزی را که: «**وَ انْهَكَتْ حُرْمَتُهَا**»؛ حرمت او شکسته می‌شود، «**وَ عُصِبَتْ حَقُّهَا**»؛ «حق او غصب می‌شود»، «**وَ مَيَعَتْ اِرْتَهَا**»؛ «ارث او گرفته می‌شود»، «**وَ كُسِرَ جَنْبُهَا**»؛ «پهلویش شکسته می‌شود»، «**وَ اَسْقَطَتْ جَنْبِهَا**»؛ «جنین او محسن را سقط می‌کنند.» «**وَ هِيَ تُتَادِي يَا مُحَمَّدَاهُ فَلَا تُجَابُ وَ تَسْتَعِيْثُ فَلَا تُعَاثُ فَتَكُوْنُ اَوَّلَ مَنْ يَلْحَقْنِي مِنْ اَهْلِ بَيْتِي فَتَقْدَمَ عَلَيَّ مَحْزُوْبَةً مَكْرُوْبَةً مَعْمُوْمَةً مَعْصُوْبَةً مَفْتُوْلَةً**»؛ «در حالی که پیوسته فریاد می‌زند: وا محمداه؛ ولی کسی به او پاسخ نمی‌دهد، کمک می‌خواهد؛ اما کسی به فریادش نمی‌رسد. او اول کسی است از خاندانم که به من ملحق می‌شود؛ در حالی که محزون، نالان، غمگین است و حقش غصب گردیده و شهید شده است.»

تحلیل از مناظره

* مجری:

ایام دهه مهدویت را خدمت تمام عاشقان ائمه عصمت و طهارت، تبریک و تهنیت عرض می‌کنیم. برخی از اهل سنت افراطی، به دلیل مناظره آقای مراد زهی با دکتر حسینی قزوینی، علیه آقای مراد زهی هجمه‌ها و بی‌ادبی‌هایی داشتند. توضیحات آقای مراد زهی درباره مناظره جلسه قبل خود را می‌شنویم.

مناظره دوستانه؛ اتفاقی مبارک و میمون

* مولوی مراد زهی:

فکر می‌کنم برای اولین بار بود که دو نفر از کشور ما - از برادران شیعه و اهل سنت - در یک موضوعی مستقیم، با هم بحث و گفتگویی را برقرار کردند و یک گفت و شنود دوستانه‌ای صورت گرفت. با توجه به اینکه در نوع خود، اولین مورد بود، قطعاً نقد و نظرهای موافقین و مخالفین را به دنبال خواهد داشت.

اما نخست، بنده این عرض را داشته باشم که عصر امروز ما، عصر گفتگو و دیالوگ و حوار است و هر نوع شبهات و مشکلاتی را می‌شود از طریق گفتگو و دیالوگ و اظهار عقیده و اظهار نظر، بدون اینکه به معتقدات و مقدسات طرف مقابل توهینی صورت بگیرد، مطرح کرد. بنده با این دیدگاه در این مناظره حضور پیدا کردم.

از یک طرف هم تشکر دارم از شما که حدود یک‌سال است که با شما یا با آقای حسینی قزوینی تماس تلفنی دارم. قطعاً روی‌کرد شبکه سلام نسبت به قبل از آن، خیلی تغییر کرده و انگیزه اصلی من هم این بوده که در جهت تقریب و کم‌کردن اتهامات و توهین‌ها، از سوی هر کسی که باشد، قدم کوچکی برداشته باشیم. الحمدلله ما احساس خوشحالی می‌کنیم که در این مسیر به حدی موفق شدیم.

اما بحثی که صورت گرفت، ممکن است بسیاری از بینندگان مخالف اصل طرح چنین موضوعی و یا اصل بحث و گفتگو در شبکه سلام باشند.

همین‌گونه که بسیاری از دوستان با ما تماس می‌گرفتند و خواهان تحریم بحث در شبکه سلام بودند و بنده هم با این نظریه موافق نبوده و نیستم؛ چون ممکن است مشکلات و مسایلی باشد، ولی ما از طریق گفتگو و دیالوگ می‌توانیم به مشترکاتی برسیم و حداقل از موضوعاتی که مشکل آفرین می‌شود، بکاهیم.

موضوع دیگر که برای بسیاری از بینندگان، شبهه وارد شده بود، با توجه به اینکه موضوع بحث و گفتگو، بحث هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا بود، در این چارچوب وارد بحث شدیم.

یک سری سؤالات و شبهاتی که از سوی آقای حسینی قزوینی مطرح شد، چون بنده مقید بودم در آن چارچوب بحث کنم، به آن شبهات پاسخ ندادم. ان‌شاءالله این بحث‌ها و گفتگوها ادامه دارد و در جلسات آینده تکمیل خواهد شد و شبهاتی که بنده و آقای حسینی قزوینی وارد کردیم را، قطعاً مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

اما مورد دیگری که خیلی برای بنده تعجب آور و تأسف آور بود، انتقاد و بلکه اتهام و بهتانی بود که از طریق آقای ملازاده در یکی از شبکه‌های معلوم‌الحال به بنده وارد شد که ایشان حدود یک ساعت بحث داشتند و اتهاماتی به بنده وارد شد که خودشان هم واقف هستند بر این قضیه که این اتهامات بی‌اساس است. البته بعداً که بنده تماس گرفتم، ایشان گفت که این گزارشات از زاهدان به ما ارسال شده و قطعاً افراد حاسدی بودند.

بنابراین درخواست من از آقای ملازاده این است که با توجه به اینکه ما حدیثی داریم که پیامبر اکرم می‌فرماید: «**لیس المؤمن بطعان و لا بلعان و لا الفاحش البذی**»؛ [84] «مؤمن نباید طعنه زننده و لعنت کننده و بد زبان و بدگو باشد.» درخواست بنده این است که ایشان در همان شبکه، رسماً عذرخواهی بفرمایند تا ما مجبور به پاسخ‌گویی و رفع اتهام نباشیم.

اما نصیحت دیگری که بنده به ایشان دارم، چون بنده به صحبت‌های ایشان در همین شبکه گوش می‌دادم، با این توجه که ایشان ملبس به لباس روحانیت هستند، اگر بحثی و گفتگویی دارند، منطقی و مستدل مطرح کنند. در دنیای امروزی، بد گفتن، تهمت، بدزبانی و بدگویی اصلاً مجاز نیست. آیه قرآن است که می‌گوید: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» [85] (به معبود) کسانی که غیر خدا را می‌خوانند دشنام ندهید، مبادا آنها (نیز) از روی (ظلم و) جهل، خدا را دشنام دهند!

شما حتی به بت‌ها هم اجازه توهین ندارید. در حالیکه بنده شنیدم ایشان توهین‌ها و بدگویی‌های زیادی داشتند به بسیاری از علماء و مراجع و مردم شیعه. من این نصیحت برادرانه را دارم به ایشان، به جای اینکه به علماء، مراجع، مردم و مذهب شیعه بدگویی بکند، بیاید معتقداتی که مورد نظر ایشان است، نقد و بحث و رد علمی بکند. این در دنیای امروز پذیرفته شده است؛ و الا یک چهره خیلی نادرست، آن هم که در لباس روحانیت هستند، از ایشان با آن وضعیتی که تا الان داشتند، به بینندگان ارائه می‌شود و این قطعاً، نه به صلاح خودش است و نه به صلاح اهل سنت که ایشان منتسب به اهل سنت هستند و نه به صلاح اخلاق ما ایرانی‌ها. این درخواست را دارم که ایشان برای رد اتهامات، در آن شبکه خودش رسماً عذرخواهی بکند تا ما هم مجبور به پاسخ‌گویی و رد اتهامات نباشیم.

در نهایت، بنده این گفتگوی اولیه را، با اینکه مخالفانی داشته، به فال نیک می‌گیرم. حتی پریشب در جلسه‌ای بودیم که حدود 20 نفر از اساتید برجسته دانشگاه و حوزه شرکت داشتند و یک ساعت اول بحث ما را مشاهده کردند و دیدند، خیلی خوشحال بودند که این بحث و گفتگوها صورت بگیرد. ممکن است در اینجا هم مغرضینی باشند، اما از همه بینندگان این انتظار را داریم که در تمام مراحل زندگی، همیشه داوری با انصاف داشته باشند. بعد از اینکه بررسی بکند، مستند باشد، نقد و نظر در چارچوب اخلاق اسلامی باشد، نه در چارچوب اتهام و بهتان که احادیث زیادی در این مورد در فرهنگ اهل سنت و شیعه داریم. حتی حدیثی داریم که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: کسی که جانوری را اذیت کند، لعنت خدا بر او باد. حالا ما بیایم به یک مسلمانی تهمت و افتراء وارد کنیم. ما امیدواریم که انشاءالله همه علماء و اندیشمندان و سایت‌های اینترنتی و شبکه‌های ماهواره‌ای با رعایت موازین و چارچوب موازین اسلامی، حرکاتی داشته باشند که نه تنها الگو برای مسلمانان، بلکه برای غیر مسلمانان هم در دنیای امروزی ارائه بدهند و تمام مسایل و اختلافات و موارد، در چارچوب یک دیالوگ و گفتگو و بحث سالم، انشاءالله به نتیجه برسد. امیدواریم که این گفتگوها ادامه داشته باشد. از شما و همه بینندگان عزیز التماس دعا دارم.

* مجری:

از شما تشکر می‌کنیم که این تذکرات را دادید و همچنین خوشحالیم که برای ادامه مناظره اعلام آمادگی کردید. ان شاءالله این گفتگو حدود دو یا سه هفته دیگر شروع می‌شود. در خدمت آقای حسینی قزوینی هستیم. سؤالاتی دارم در مورد مناظره که شبهاتی مطرح شد و بی‌پاسخ ماند و یا اتفاقاتی که در هفته گذشته رخ داده را توضیح دهید.

* استاد حسینی قزوینی:

ضمن سلام خدمت بینندگان عزیز، هفته امامت و ولایت و هفته نور را که از ولادت آقا علی اکبر (ع) تا ولادت حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) ادامه دارد، به همه بینندگان و مسلمانان و آزاد اندیشان تبریک و تهنیت عرض می‌کنم و خدا را قسم می‌دهم به آبروی محمد (ص) و آل محمد (علیهم السلام)، عیدی ما را، فرج مولایمان حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) قرار بدهد ان شاءالله.

* مجری:

سؤال اول من این است که چون ایمیل‌ها و تماس‌های زیادی داشتیم در مورد این مناظره، در آن قسمت که

شما سؤالاتي داشتيد، خصوصا در سه دقيقه پاياني، ايشان پاسخ سؤال را ندادند و به شبهات جديد پرداختند.

البته عذر ايشان اين است که چون سؤالات شما داخل در موضوع نبوده، پاسخ نداده است. گرچه قبلا موضوع مناظره به اطلاع هر دو طرف رسیده بود. چون در اين حدود چند دقيقه آخر، از سوي ايشان شبهاتي مطرح شد، از شما مي‌خواهيم که به اين سؤالاتي که بنده خدمت شما دارم، پاسخ بدهيد.

شاهدان هجوم سخن بگویند

* مجری:

يکي از شبهات ايشان اين بود که بعد از 13 يا 14 قرن، شما دادگاهي قرار داديد و با شهادت امثال هيکل يا عبد الفتاح عبد المقصود و عمر رضا کحاله، مي‌خواهيد خليفه دوم را محکوم کنيد. شما شاهد عيني نداريد که اين قضايا (هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا(س)) صورت گرفته و شما شواهد و دلایلي محکم و محکمه پسند ارائه بدهيد تا اين اتهامات شما منطقي باشد. بعد هم مطرح شد که چرا کساني که در خانه حضرت فاطمه زهرا(س) بودند، يا خود حضرت فاطمه زهرا(س) شهادت ندادند به عنوان شاهداني که سخانشان در دادگاه و محکمه قبول باشد. اين خلاصه يکي از شبهاتي بود که از طرف شما بي‌پاسخ ماند. توضیحات شما را در اين زمينه مي‌شنويم.

* استاد حسيني قزويني:

بنده قبل از اينکه اين سؤال شما را پاسخ دهم، مجدداً از حضور برادر عزيزم جناب آقاي مراد زهي در اين بحث و گفتگوي دوستانه تشکر مي‌کنم و اينکه ايشان نهايت ادب را نسبت به برنامه، بنده و معتقدات شيعه رعايت فرمودند و إن شاء الله اميدواريم اينها نقطه عطف و آغازي باشد براي گفتگوهاي مستمر ديگر. نکته ديگر که ايشان مطالبي را بيان کردند و تمام فرمايشات ايشان، درست و متين و زيبا بود، به ويژه انتقادات غيراخلاقي يا افتراءاتي که بعضي‌ها نسبت به ايشان زدند و ما خودمان هم برخي را شاهد بوديم، اينها براي خود من، مقداري دردآور بود که چرا افراي اينچنين اخلاق اسلامي که هيچ، اخلاق انساني را هم زير پا مي‌گذارند و به بعضي از دوستانشان، به خاطر حسد و کينه و...، اينچنين مي‌تازند. يکي از چيزهايي که براي من دردآور بود، اين بود که آقاي ملازاده در همان شبکه معلوم الحالي که خود آقاي مراد زهي هم اشاره کردند و ايشان تحريک مي‌کرد آقاي مراد زهي را که حضور در شبکه سلام را تحريم کند، در يک شبکه‌اي برنامه دارد که در آن به مقدّسات اسلامي، بدترين و وقیحانه‌ترين توهين‌ها مي‌شود. به علماء و بزرگان، چه شيعه و چه سني، بدترين اهانت‌ها در آن شبکه روا مي‌شود. جالب اينکه در همين يکي دو روز قبل بود در همين شبکه معلوم الحالي که آقاي ملازاده همواره در آنجا برنامه دارد، به جناب مولوي عبدالحميد، مولوي حبيب‌الرحمان مطهري امام جمعه محترم خاف، عبارتهاي خيلي وقیح و توهين آميزي روا داشتند. اگر واقعا بنا است که ما يک شبکه را براي حضور در آنجا تحريم کنيم، ايشان اولي هستند.

نکته ديگر که ايشان خيلي نسبت به آقاي مراد زهي، نسبت به قضيه معلومات و سواد ايشان و اطلاعات حوزوي شان هجمه داشتند که ايشان کتاب و تأليفي ندارد.

بنده الان خودم نزديک 35 عنوان از کتاب‌هايي که ايشان تاليف يا تحقيق يا ترجمه کرده، در کتابخانه خودم دارم. مانند کتاب «ما لابد منه» که در فقه حنفي است و کتاب گران سنگي است. من گمان نمي‌کنم که آقاي ملازاده يک صفحه از اين کتاب را بتواند بخواند و ترجمه کند.

کتاب «شرح صحيح بخاري» را در 15 جلد ترجمه کرده است. کتاب «اشعة اللمعات»، ترجمه و شرح فارسي «مشكاة المصابيح» خطيب تبريزي است. «مختصر قدوري» را تصحيح و تحقيق کرده. «فروغ جاويدان» در سيره

نبوي و... که حتي در خود لبنان و مصر، برخي تالیفات ایشان چاپ و منتشر شده است.

ایشان چند سالي است که در حوزه علمیه زاهدان تدریس دارند. حالا ما نسبت به اختلافات شخصي آقایان کاری نداریم، ولي اینکه انسان بخواهد یک چنین فردی را ناجوانمردانه مورد هجمه قرار بدهد صحیح نیست و من بر خودم لازم و وظیفه اخلاقي می‌دانم که در این زمینه از ایشان دفاع کرده باشم.

اما نسبت به اصل مناظره هم که آقای مراد زهی هم نظرشان را اعلام کردند، ایشان امروز از زاهدان زنگ زده بودند و حدود نیم ساعت تلفنی با هم صحبت داشتیم و دو روز قبل، چند بار با هم در تماس بودیم و انصافاً رابطه ما، رابطه صد درصد دوستانه است و اینطور نیست که اگر یک مناظره شده، از همدیگر رنجیده باشیم.

البته بنده به اصل مناظره هم مانند بینندگان عزیز نقدي دارم، من جمله که از آقای هدایتی می‌خواهیم که برخي نکات رعایت بشود و 4 دقیقه و یک دقیقه، خیلی فرصت مناسبی نیست، نه برای پاسخ‌گویی و نه برای طرح سؤال. اگر صلاح بدانید و آقای مراد زهی هم موافق باشند، 10 دقیقه برای پاسخ به سؤال و طرح سؤال باشد و طرف مقابل هم موظف باشد که به سؤال پاسخ دهد و اگر بنا شد که پاسخ ندهد و مطالب دیگری مطرح شود، چه بنده باشم و چه این عزیزان یا دیگری، خیلی به صراحت جلوگیری شود و این سؤالات و شبهات جدید، ارتباطی به پاسخ ندارد.

این مباحث متفرقه‌ای که مطرح می‌شود و مرتبط با موضوع نیست، رعایت بشود. من باز هم از شما و همه عزیزان و دست اندرکاران شبکه سلام تشکر می‌کنم که برنامه را به نحو خوب اداره کردند و حدود 90% یا بیشتر بینندگان از آن راضی بودند و این طبیعی است که تعدادی انتقاد دارند یا ناراضی هستند که اگر بنا باشد همه را راضی باشند این امکان پذیر نیست.

جواب به شبهه‌ای قدیمی

اما در رابطه با سؤالی که مطرح کردید، این سؤال مخصوص آقای مراد زهی نیست، بلکه بحثی است که در گذشته مطرح بوده و بزرگان و علماء اهل سنت این شبهه را در سایت خودشان مطرح کرده‌اند. آقای ابن تیمیه و احسان الهی ظهیر در برخی کتاب‌های خود مطرح کرده‌اند. در شبکه المستقله که ما یک بحثی داشتیم، از سوي برخی افراد مصري هم مطرح شد. اگر ما جواب می‌دهیم، اختصاصی به سؤال آقای مراد زهی ندارد و در حقیقت شبهه‌ای است که عموماً در سایت‌ها و ماهواره‌ها مطرح می‌شود. حتي خود آقای ملازاده همین بحث را در شبکه‌ای که ایشان در آنجا هستند، مطرح کردند که شما دادگاهی تشکیل داده‌اید بعد از 1400 سال و شاهد عینی برای این قضیه نیست و از افراد دیگری مانند هیکل و عبدالفتاح عبدالمقصود و عمر رضا کحاله و دیگران استفاده می‌کنید. در اینجا من ناگزیر هستم که چند نکته را خدمت بینندگان عزیز عرض کنم:

نکته اول:

برای اثبات وقایع تاریخی، نیاز به شاهد نیست؛ بلکه آنچه که باید توجه شود، احادیث صحیح و معتبر است. وگرنه اگر ما در مسایل اسلام و معارف، دنبال شاهد بگردیم، حتي در کوچک‌ترین مسایل فقهی یا اخلاقی و تاریخی، شاهدی نمی‌توانیم ارائه کنیم.

این آقایان به جای اینکه این شبهه را مطرح کنند، بهتر است که بگویند: شما دلیل و حدیث معتبر از منابع شیعه و اهل سنت اقامه کنید.

نکته دوم:

علماء شیعه و اهل سنت که در طول تاریخ اظهار نظر می‌کنند، قطعاً با توجه به روایاتی که در اختیارشان بوده و از آن روایات این مسئله را به عنوان یک امر مسلم تلقی کرده‌اند، اظهار نظر می‌کنند؛ مانند هیکل، عبد الفتاح عبدالمقصود و عمر رضا کحاله.

خود ابن تیمیه متوفای قرن 8 که وقتی این امر را قطعی مطرح می‌کند و می‌گوید که: «**إِنَّهُ كَيْسُ الْبَيْتِ**»؛ [86] «خانه حضرت فاطمه زهرا (س) را مورد هجوم قرار دادند و به زور گشودند.»

اینگونه نیست که ایشان از خودش و بدون توجه به روایاتی که در این زمینه است، این مسئله را بخواهد مطرح

نکته سوم:

ما بارها در این برنامه و شبکه المستقله که یک شبکه صد درصد وهابی است، عرض کردیم که شخصیت‌های بزرگی از اهل سنت مانند:

1- آقای ابن قتیبہ دینوری، متوفای 276 در کتاب الامامة و السياسة، ج1، ص12،

2- آقای بلاذري در انساب الاشراف، ج1، ص586،

3- آقای ابن ابی شیبہ، در کتاب المصنف، ج8، ص572،

4- آقای طبري در تاريخش، ج2، ص443،

5- آقای مسعودي در اثبات الوصية، ص143،

6- آقای ابن عبد البر، در کتاب الاستيعاب، ج3، ص975،

7- آقای ابن عبد ربه در کتاب عقد الفريد، ج5، ص12،

8- آقای ابوالفداء در تاريخش، ج1، ص164،

9- آقای صفدي در الوافي بالوفيات، ج5، ص347،

10- آقای ابن حجر عسقلاني در لسان الميزان، ج1، ص268،

11- آقای آلوسي در تفسيرش، ج3، ص124،

12- آقای محمد حافظ ابراهيم، شاعر بنام مصر معروف به شاعر نیل که در شرح ديوانش، ص374 آمده است. اینها وقتی قضایای مسئله هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا(س)، قضیه شکستن دنده‌های آن حضرت(س)، سقط جنین یا تهدید به آتش زدن خانه را مطرح می‌کنند، قطعاً روایات و احادیثی که در نزدشان معتبر بوده، دیده‌اند و اظهار نظر می‌کنند.

ضیاء الدین مقدسي، از شخصیت‌های برجسته اهل سنت و متوفای 643 می‌گوید: این روایات هجوم، صحیح

است. ^[87] یا آقای سیوطي متوفای 910، از شخصیت‌های بنام اهل سنت، در کتاب مسند فاطمه(س)، ص34

می‌گوید: روایت صحیح است. یا آقای حسن بن فرهان مالکي از علمای بزرگ و مشهور عربستان سعودی

است و مالکي مذهب هست، در کتاب قراءة في كتب العقائد، ص52 می‌گوید: روایت صحیح است.

برای محکمه دو نفر شاهد بیاید، معمولاً قاضی و حاکم می‌پذیرد. ما می‌بینیم که ده‌ها نفر از بزرگان اهل

سنت این قضیه را به عنوان یک امر مسلم، مطرح کرده‌اند.

از علمای شیعه، مانند شیخ طوسي w که مورد تأیید بزرگان اهل سنت نیز هست، می‌گوید: «و المشهور

الذي لا خلاف فيه بين الشيعة: أن عمر ضرب علي بطنها، حتي أسقطت، فسمي السقط محسنا. و الرواية بذلك

مشهورة عندهم. و ما أرادوا من إحراق البيت عليها حتي التجأ إليها قوم و امتنعوا من بيعته. و ليس لأحد أن ينكر

الرواية بذلك و رواية الشيعة مستفيضة به، لا يختلفون في ذلك. هذه مجموعة من الروايات و الموسوعات التاريخية

ملينة بالحديث عن الواقعة»؛ ^[88] «اختلافي بين علماء شيعة نیست و مشهور است که: عمر درب را بر پهلو

زهرا(س) زد و محسن سقط شد...»

موضوع مشهوری که بین شیعه در آن اختلاف نیست، قضیه هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا(س) و کتک

خوردن ایشان و سقط محسن است و یک امری قطعی و روایات شیعه در این زمینه، مستفیض است.

شیخ مفید w در کتاب الإختصاص خود، ص185 این امر را قطعی می‌داند. مرحوم کاشف الغطاء در جنة المأوي،

این مسئله را کاملاً به عنوان یک مسئله قطعی مطرح می‌کند.

نکته چهارم:

اگر آقایان برای اثبات قضیه دنبال شاهد عینی هستند، توجه داشته باشند که ما روایات متعددی از آقا

امیرالمومنین(س) و حضرت صدیقه طاهره(علیهم السلام) و ائمه(س) داریم، و طبق آن روایات مراسم عزاداری

حضرت فاطمه زهرا(س) را در ایام فاطمیه برگزار می‌کنیم و منتظر این نیستیم که ببینیم در کتب برادران اهل

سنت ما، چیزی در این زمینه آمده باشد یا نیامده باشد.

آنچه که برای ما مهم است، احادیثی است که از ناحیه ائمه معصوم(علیهم السلام) و عترت پیامبر اکرم(ص)

و اهل بیت(س) وارد شده است و ما تابع این روایات اهل بیت(علیهم السلام) هستیم که پیامبر اکرم(ص) آنها را عدل و هم طراز قرآن قرار داده است: **«انی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی.»** [89]

روایات اینها را در جلسات قبل اشاره کردیم و حدود یک ماه قبل، مفصل عرض کردیم که خود آقا امیرالمومنین(ع) در خطبه 202 نهج البلاغه، قضیه ظلم به حضرت فاطمه زهرا(س) را مطرح می‌کند و از رسول اکرم(ص) می‌خواهد: **«و ستینک ابتک بتضافر أمتک علی هضمها، فأحفها السؤال و استخبرها الحال، هذا و لم یطل العهد و لم یخل منک الذکر.»** «به اصرار، از حضرت فاطمه زهرا(س) بپرس تا قضا را برای تو بازگو کند. این همه ظلمی که در حق حضرت فاطمه زهرا(س) شد، هنوز از رحلت تو چیزی نگذشته بود، هنوز اسم تو بر زبان‌ها بود.»

همچنین خود علامه مجلسی(ع) در جلاء العیون، روایت معتبری را از امالی شیخ صدوق(ع) نقل می‌کند که امیرالمومنین(ع) نقل کرد از پیامبر اکرم(ص) که: **«إذا التفت إلینا فیکى، فقلت: ما بیک یا رسول الله؟ فقال: أبکی مما یصنع بکم بعدی. فقلت: و ما ذاک یا رسول الله؟ قال: أبکی من ضربتک علی القرن، و لطم فاطمة خدها.»** [90]

«پیامبر اکرم(ص) نگاه کرد به ما و گریه کرد و عرض کردم: یا رسول الله! چرا گریه می‌کنی؟ فرمود گریه می‌کنم از آن ضربتی که بر فرق تو زده می‌شود و سیلی که بر حضرت فاطمه زهرا(س) خورده می‌شود.» از خود حضرت صدیقه طاهره(س)، شاید دهها روایت در کتاب سلیم بن قیس، بحار الأنوار، ارشاد القلوب

دیلمی، مفصل از ایشان در رابطه با قضیه هجوم و شهادت محسن(ع) و سقط جنین آمده است. [91]

بینندگان عزیز شیعه و اهل سنت را توجه می‌دهم به جالب‌تر از همه اینها، خطبه قراء و آتشین حضرت صدیقه طاهره(س) در مسجد که در منابع متعدد اهل سنت نقل کرده‌اند به ویژه جناب ابن اثیر جزری از شخصیت‌های برجسته اهل سنت که ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ج 21، ص 488 تجلیل و تمجید از ایشان کرده، در کتاب منال الطالب فی شرح طول الغرائب، ص 501، خطبه حضرت صدیقه طاهره(س) را مفصل مطرح می‌کند و می‌گوید: **«فلما اختار الله لنبیه دار أنبیائه و محل أصفیائه، ظهرت حسیکه النفاق و شمل جلباب الدین و نطق کاظم الغاوبین و نبغ حامل الأفکین...»** «پیامبر اکرم(ص) وقتی پیش خدا رفت، خار و خاشاک نفاق در میان شما صحابه پیدا شد و جامه و لباس دین کهنه گردید، پیمان‌ها پاره گردید،...»

تا آنجا که حضرت صدیقه طاهره(س) مردم را به قیام تحریک می‌کند: **«یا مَعْشَرَ الْعِنَّةِ، وَأَعْضَادَ الْمِلَّةِ، وَحَصَنَةَ الْإِسْلَامِ، ما هذه الْعَمِيزَةُ فِي حَقِّي، وَالسَّنَةُ عَنْ طُلَامَتِي؟ أَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) «المرءُ یحفظُ فی ولده»** «ای گروه جوانمردان! ای بازوان ملت! ای حافظان اسلام! این ضعف و سستی در مورد حق من چیست؟ چرا در دادخواهی از حق من سهل انگاری می‌کنید؟ مگر پیامبر اکرم(ص) نفرمود که حرمت هر کسی را درباره فرزندان او حفظ کنید؟...»

«إیها بنی قیلة! أهتضم تراث أبیه و أنتم بمرأى منی و مسمع؟...» «ای فرزندان قیله! در حق من چنین ظلم می‌شود و شما دارید می‌بینید و هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهید؟!...»

یعنی حضرت صدیقه طاهره(س) نه تنها عملکرد آنها را محکوم می‌کند، بلکه مردم را تحریک به قیام می‌کند و متأسفانه هیچ حرکتی از مردم در برابر سخنان حضرت صدیقه طاهره(س) مشاهده نمی‌شود.

امام حسن مجتبی(س) که شاهد قضیه بودند، [به مغیره بن شعبه می‌گوید: **«و أنت الذی صرّبت فاطمة بنت رسول الله(ص) حتی أذمتها و ألقیت ما فی بطنها.»** [92]

«این تو بودی که فاطمه زهرا دختر پیامبر اکرم را زدی و خون از بدنش جاری گشت و محسن او را سقط کردی.»

مرحوم کلینی(ع) در کافی، ج 1، ص 459 از امام حسین(ع) نقل می‌کند که فرمود: **«فبعین الله تدفن ابتک سرا و نهضم حقها و تمنع إرثها.»** «ای پیامبر خدا! در محضر خدا، دختر تو مخفیانه دفن می‌شود و حق او غصب و ارث او تصرف می‌شود.»

همچنین امام سجاد(ع) داستان هجوم به خانه حضرت زهرا(س) را نقل می‌کند. [93]

طی روایت صحیح از امام باقر(ع) قضیه هجوم به خانه حضرت و سقط فرزندش را بیان می‌کند. [94]

از امام کاظم(ع) در کتاب کافی، ج 1، ص 458 نقل می‌کند که فرمود: **«إن فاطمة(س) صدیقه شهیده.»**

از امام صادق(ع)، شاید بیش از 10 روایت در این زمینه داریم. از امام رضا(ع) در مهج الدعوات سید بن

طاوس، ص 257؛ از امام جواد(ع) در دلائل الامامة، ص 401، از امام عسکری(ع) در کتاب موسوعة الامام الجواد، ج 2، ص 653 که با منابع و مدارک متعدد، ما این مسایل را آورده‌ایم.

اگر چنانچه عزیزان اهل سنت دنیال مدرک از شاهدان عینی می‌گردند، خوب، این شاهدان. اگر دنیال شهادت از افراد بی‌غرض می‌گردند، علماء اهل سنت و شیعه، این همه در این زمینه سخن گفته‌اند و یکی دو مورد هم نیست. اینکه بیایم این همه گفتار بزرگان را زیر سؤال ببریم، گمان می‌کنم دور از انصاف باشد. گر چه در این زمینه سخن بسیار است و من هم به اختصار در این چند دقیقه، اینها را خدمت بینندگان و جنابعالی مطرح کردم.

چرا امیر مؤمنان علی(ع) در هجوم به خانه‌اش دفاع نکرد؟

*** مجری:**

سؤال دیگر من این است و مکرراً هم در نظرخواهی‌ها آمده است و بین صحبت‌های آقای مراد زهی هم مطرح شد، که حضرت علی(ع) شیر خدا و اسد الله بود و با آن شجاعتی که زبان زد خاص و عام است و دوست و دشمن آن را مطرح کردند، ذوالفقار علی(ع)؟ کجا رفت؟ آیا مگر دفاع از ناموس و خانه و حیثیت و آبرو واجب نیست؟ پس چرا این دفاع در مقابل هجوم کنندگان صورت نگرفته است؟ توضیح کوتاهی را بفرمایید.

*** استاد حسینی قزوینی:**

در یکی دو مورد جواب نقضی داریم بر کسانی که برای آقا امیرالمومنین(ع) ایراد می‌گیرند که چرا در برابر این هجوم به دختر پیامبر اکرم(ص) دفاع نکردند، با آن که شجاعتش زبانزد خاص و عام بود.

جواب اول نقضی:

از اینها سؤال می‌کنیم: رسول اکرم(ص) هم در شجاعت و هم در غیرت و حمایت از دیگران، قطعاً از امیرالمومنین(ع) بالاتر است و خود امیرالمومنین(ع) می‌فرماید که ما هر وقت در جنگ‌ها احساس ضعف می‌کردیم، به آقا رسول اکرم(ص) پناهنده می‌شدیم.^[95] رسول اکرم(ص) 13 سال در مکه بودند و شاهد شکنجه‌ها، اذیت‌ها و آزارها بودند. شما ببینید که در رابطه با سمیه، مادر عمار یاسر، که هفتمین نفری بود که اسلام آورد، دارد که: «و کان رسول الله(ص) یمر بعمار و أمه و أبیه و هم یعذبون بالأبطح فی رمضاء مکه، فیقول: صبرا یا آل یاسر، موعدکم الجنة»؛^[96] «پیامبر اکرم(ص) عبور می‌کرد و می‌دید که جلوی چشمش، عمار و پدر و مادر عمار را سخت شکنجه می‌کنند و پیامبر اکرم(ص) می‌فرمود: ای آل یاسر! در برابر این شکنجه‌ها صبر کنید که وعده شما بهشت است.»

جواب دوم نقضی:

این آقایان که به امیرالمومنین(ع) اشکال می‌کنند، ما از اینها سؤال می‌کنیم در رابطه با هجوم به خانه خلیفه سوم، عثمان، در تمام کتب تاریخی اهل سنت، حتی ابن کثیر دمشقی به عنوان یک امر قطعی در البداية و النهاية، ج 7، ص 210 نقل می‌کند که سوداب ابن عمران آمد و به عثمان حمله کرد. همسر عثمان - نائله - خواست از عثمان دفاع کند، آنچنان با شمشیر زد و دست همسر عثمان قطع شد و بعد عبارتی نقل شد و من از عزیزان اهل سنت پوزش می‌طلبم، چون در تاریخ طبری، ج 3، ص 421 و کامل ابن اثیر، ج 3، ص 178 و تاریخ ابن کثیر دمشقی سلفی که معمولاً مطالب دارای طعن به خلفاء را نمی‌آورد، آورده است که: «فغمز أوراکها و قال إنها لکبيرة العجیزة»؛ «این فرد آمد و دست زد به باسن همسر عثمان و گفت که چه باسن بزرگی است.» این نهایت وقاحتی است کسی که نسبت به یک زن انجام دهد، ولی جناب عثمان آنجا بود و هیچ‌گونه اعتراض و دفاعی نکردند. با اینکه می‌دانست کشته می‌شود، چرا از همسر خودش دفاع نکرد؟

جواب حلی:

اول:

ما در روایات شیعه و سنی داریم که وقتی خلیفه دوم آمد و وارد منزل شد: «**فوثب علي(ع) فأخذ بتلابيه ثم نتره فصرعه و وجأ أنفه و رقبتة و هم بقتله. فذكر قول رسول الله(ص) و ما أوصاه به من الصبر و الطاعة. فقال:...** یا ابن صهاك! لولا كتاب من الله سبق لعلمت أنك لا تدخل بيتي.»^[97]» امیرالمؤمنین(ع) از کمر بند عمر گرفت و او را بر زمین زد و محکم بر دماغ و گردن او کوبید. امیرالمؤمنین(ع) به یاد سخن و وصیت پیامبر اکرم(ص) افتاد که یا علی! اگر کمک نیافتی، صبر و تحمل کن. برگشت گفت: اگر نبود کتاب خدا و وصیت پیامبر اکرم(ص)، یقین بدان که تو نمی توانستی وارد خانه من شوی.»

دوم:

این آقایان که می گویند امیرالمؤمنین(ع) اسد الله بود و شجاع و...، ما هم قبول داریم، حتی خلیفه دوم گفت: «**و الله لولا سيفه، لما قام عمود الإسلام؛**»^[98] «اگر شمشیر علی(ع) نبود، پرچم اسلام بفراشته نمی شد.» این امیرالمؤمنین(ع) که در هیچ یک از جنگ ها و غزوات نبوده که شرکت نکرده باشد و از خودش شجاعت و دلاوری ثابت نکرده باشد و این قطعی است در بین شیعه و سنی. به تعبیر ابن ابی الحدید، شجاعت علی نام شجاعان گذشته را به فراموشی سپرد و جایی برای شجاعان آینده نگذاشت.^[99] ما از عزیزان اهل سنت سؤال می کنیم که این امیرالمؤمنین(ع)، چرا در طول این 25 سال دوران خلافت آقای ابوبکر و آقای عمر و آقای عثمان، در این فتوحات حتی یک مورد هم شرکت نکرد و کوچک ترین عکس العملی نشان نداد؟ شجاعتش کجا رفت؟ نستجیر بالله، آیا بعد از رحلت پیامبر اکرم(ص) شجاعتش را از دست داده بود؟ یا نه، عملکرد خلفاء را مشروع نمی دانست؟

سوم:

روایات متعددی داریم از نبی مکرم(ص) که فرمودند: «**یا علی! علیک بالصبر علی ما ینزل بک منهم حتی تقدم علی؛**»^[100] «بعد از من صبر و تحمل کن تا پیش من بیایی.»

چهارم:

شاید امیرالمؤمنین(ع) احساس کرد که اگر درگیری ایجاد شود و در برابر مهاجمان مقاومت کند، حضرت فاطمه زهرا(س) در این وسط از میان برود. خوب، از میان رفتن فرزند و پاره تن پیامبر اکرم(ص) برای حضرت علی(ع) قابل تحمل نبود. مضافاً به این که اگر با مقاومت امیرالمؤمنین(ع)، حضرت فاطمه زهرا(س) به شهادت می رسید، فردا شایع می کردند که حضرت علی(ع) عامل شهادت حضرت فاطمه زهرا(س) شد. مگر همین آقایان در رابطه با عمار که پیامبر اکرم(ص) فرمود: «**تقتله الفئة الباغية يدعوهم الي الجنة و يدعوهم الي النار؛**»^[101] «گروه ستمگر او را خواهند کشت. عمار آنها را به بهشت فرا می خواند و آنها عمار را به طرف آتش دعوت می کنند.»

وقتی عمار در جنگ صفین کشته شد، ببینید که چه بساطی در تشکیلات معاویه به راه انداختند. حتی بعضی از شخصیت های برجسته لشکر معاویه مثل عمرو عاص، از جنگ دست کشیدند و گفتند: چون ثابت شد که باطل هستیم و پیامبر اکرم(ص) فرمود که عمار را گروه ستمگری که اهل آتش است می کشد.^[102] جالب اینکه وقتی به معاویه اعتراض کردند او گفت: ما که عمار را نکشتیم، عمار را علی کشت. چون علی باعث شد که عمار از خانه اش بیاید و در مقابل شمشیر ما قرار بگیرد. از آقایان اهل سنت من تقاضا دارم دقت کنند به عبارتی که در مسند أحمد، ج 4، ص 199، و حاکم نیشابوری در مستدرک، ج 2، ص 156 می گوید معاویه گفت: «**أو نحن قتلناه؟ إنما قتله علي و أصحابه، جاؤا به حتی ألقوه**»

بين رماحنا أو قال: بين سيوفنا. هذا حديث صحيح على شرط الشيخين و لم يخرجاه بهذه السياقة»؛ «مگر ما عمار را کشتيم، عمار را علي کشت و او را از خانه اش در مقابل شمشير ما آورد.»
جالب اينکه وقتي اين خبر به حضرت علي(ع) رسيد، گفت: عجب! پس قاتل حمزه سيد الشهداء هم پيامبر اکرم(ص) بوده است؛ چون پيامبر اکرم(ص) او را از خانه اش بيرون کشيد و در جنگ احد کشته شد.^[103]
همچنين جواب هاي ديگري هم هست که من بخاطر رعايت اختصار، به همين جواب اکتفاء مي کنم.

*** مجری:**

نکاتي هم به ذهن من رسيد در مورد ذو الفقار. کار ذو الفقار دفاع از اسلام است. گاهي برفراز دستان حضرت علي(ع) و گاهي در نيام و غلاف بودنش است که از اسلام دفاع مي کند و حرکتي صحيح که به مصلحت اسلام باشد؛ چه در غلاف و چه برفراز دستان حضرت علي(ع).
پس مصلحت بزرگ تر که حفظ کيان اسلامي است در ميان بوده است و قدرت هاي بزرگ مانند ايران و امپراطوري روم در کمين نشسته بودند تا اين حرکت نوپا را از بين ببرند و اگر اين اختلافات و جنگ هاي داخلي صورت مي گرفت، آنها هم بيکار نمي نشستند و ديگر نامي از اسلام و مسلمانان باقي نمي ماند.

هنگام هجوم به خانه فاطمه(س) مردم مدینه و مکه کجا بودند؟

*** مجری:**

سؤال ديگر من شبهه اي است که در سايت هاي مختلف آمده و آقاي مراد زهي هم مطرح کرد، اين است که مردم مدینه کجا بودند و چرا از حضرت فاطمه زهرا(س) دفاع نکردند؟ کجا بودند اين صحابه پيامبر اکرم(ص) و 120 هزار صحابه؟
اگر چنين اتفاقي صورت گرفته و آتش زدن درب خانه اي بوده، چرا هيچ يک از صحابه پيامبر اکرم(ص) واکنشي نشان ندادند؟

*** استاد حسيني قزويني:**

در پاسخ به اين سؤال، ما از آقاياني که اين شبهه را مطرح کردند چند سؤال مي پرسيم:

سؤال اول:

با توجه به روايات صحيحي که ما اقامه کرديم مبني بر هجوم بر خانه حضرت فاطمه زهرا(س) و قضيه شهادت، از منابع شيعه و اهل سنت که علماي دو طرف مطرح کرده اند، اين را آقايان مستشکلين (اشکال کنندگان) بايد جواب بدهند که چرا آقايان مهاجرين و انصار، در برابر هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا(س) سکوت کردند و دفاع نکردند؟

سؤال دوم:

اين همه صحابه، در تشييع جنازه و دفن حضرت فاطمه زهرا(س) کجا بودند؟ مگر پيامبر اکرم(ص) چند فرزند داشت؟
او فرزند و پاره تن پيامبر اکرم(ص) بود: **«فلما توفيت دفنها زوجها علي ليلا»؛ «وقتي حضرت فاطمه زهرا(س) از دنيا رفت، اميرالمومنين(ع) او را شبانه دفن کرد.»**^[104]

سؤال سوم:

برخي وهابيون اينطوري جواب داده اند که حضرت فاطمه زهرا(س) وصيت کرده بود که نمي خواست تابوت او را نامحرمان هم ببينند.
مگر حضرت فاطمه زهرا(س) در مسجد نيامد و خطبه نخواند؟ چرا آنجا بحث نامحرم نبود؟

مگر حضرت فاطمه زهرا(س) در جنگ احد، در پشت جبهه نبود و مگر در مداوای زخم پیامبر اکرم(ص) حضور نداشت؟ ایشان در صحنه‌ها حضور داشته است. حالا گیریم که این‌گونه است که شما می‌گویید:

روایاتی است که اهل سنت آورده‌اند، حتی عایشه آمد و خواست وارد خانه حضرت علی(ع) شود، اسماء بنت عمیس، همسر ابوبکر، به عایشه اجازه ورود به خانه حضرت علی(ع) و حضور در کنار جنازه حضرت فاطمه زهرا(س) را نداد.

خود آقای ابن عبد البر در کتاب الاستیعاب که معتبرترین کتاب رجالی اهل سنت است، می‌گوید: «**جاءت عایشه تدخل و قالت أسماء لا تدخلی. فشکت إلى أبي بكر فقالت: إن هذه الخنعمية تحول بیننا و بین بنت رسول الله (ص)، و قد جعلت لها مثل هودج العروس. فجاء أبو بكر، فوقف على الباب، فقال: يا أسماء! ما حملك على أن منعت أزواج النبي (ص) أن يدخلن على بنت رسول الله(ص) و جعلت لها مثل هودج العروس، فقالت: أمرتني ألا يدخل عليها أحد و أربتها هذا الذي صنعت و هي حية فأمرتني أن أصنع ذلك لها، قال أبو بكر: فاصنعي ما أمرتك، ثم**

انصرف، فغسلها علي و أسماء.» [105] «بعد از وفات حضرت فاطمه زهرا(س)، عایشه آمد که وارد خانه حضرت علی(ع) شود و در کنار جنازه حضرت فاطمه زهرا(س) حضور پیدا کند. اسماء گفت که حق ورود به خانه حضرت علی(ع) و حضور در کنار جنازه حضرت فاطمه زهرا(س) را نداری.

عایشه پیش ابوبکر رفت و شکایت کرد و گفت که همسر تو به من اجازه حضور در کنار حضرت فاطمه زهرا(س) را نداد. ابوبکر آمد درب خانه حضرت علی(ع) و اسماء را صدا زد و گفت: چرا مانع می‌شوی که همسر پیامبر اکرم(ص) در کنار جنازه دختر پیامبر اکرم(ص) حاضر شود؟

اسماء گفت: حضرت فاطمه زهرا(س) به من امر کرد که به کسی اجازه ورود در کنار جنازه‌اش را ندهم. ابوبکر به اسماء گفت: آنچه را که حضرت فاطمه زهرا(س) دستور داده، انجام بده.

ابوبکر برگشت و رفت به خانه‌اش. امیرالمومنین(ع) و اسماء، حضرت فاطمه زهرا(س) را غسل دادند. «حالا ما سؤال می‌کنیم که چه مسئله‌ای است که حتی عایشه، همسر پیامبر اکرم(ص) هم اجازه ورود به کنار جنازه حضرت فاطمه زهرا(س) را ندارد؟

سؤال چهارم:

گیریم که صحابه می‌آمدند و اعتراض می‌کردند. ما از کسانی که این شبهه را مطرح کردند می‌پرسیم که: آیا هیئت حاکمه - خلیفه اول و خلیفه دوم - برای نظر صحابه چقدر ارزش قائل بودند؟ آیا با این کار، مسئله فیصله پیدا می‌کرد؟

مگر همین صحابه و مهاجرین و انصار، نبودند که در آخرین لحظات زندگی خلیفه اول که ایشان می‌خواست جناب عمر را برای خلافت انتخاب کند، آمدند و به ابوبکر اعتراض کردند: «**دخل عليه المهاجرون و الأنصار حين بلغهم أنه استخلف عمر، فقالوا: نراك استخلفت علينا عمر و قد عرفته و علمت بوائقه فينا و أنت بين أظهرنا، فكيف إذا وليت عنا و أنت لاق الله عز وجل، فسائلك فما أنت قائل؟ فقال أبو بكر: لئن سألتني الله لأقولن استخلفت عليهم**

خيرهم في نفسي.» [106] «مهاجرین و انصار وقتی شنیدند که ابوبکر، عمر را برای خلافت انتخاب کرده وارد منزل ابوبکر شده و گفتند: شنیده‌ایم که عمر را برای خلافت انتخاب نموده‌ای با این که می‌دانی با حضور تو او نسبت به ما تندي و ستم می‌کرد و روشن هست که پس از تو، با ما چگونه برخورد خواهد داشت و در برابر این جواب خدا را چه خواهی داد؟ ابوبکر گفت: آیا مرا از پروردگار می‌ترسانید؟ به خدا می‌گویم: بهترین فرد نزد خودم را خلیفه قرار دادم.»

ابن ابی شیبہ طی روایت صحیح نقل کرده: «**فقال الناس: تستخلف علينا فطا غليظا، و لو قد ولينا كان أفظ و أغلظ، فما تقول لربك إذا لقيته و قد استخلفت علينا عمر، قال أبو بكر: أربي تخوفوني، أقول اللهم استخلفت عليهم**

خير خلقك.» [107] «توده مردم به ابوبکر اعتراض کردند و گفتند: فردی را برای خلافت انتخاب کرده‌ای که تند خو و بد اخلاق است و بعد از تو تندتر و بد اخلاق‌تر خواهد بود، پاسخ خدا را چه خواهی داد که عمر را بر ما خلیفه قرار داده‌ای؟ ابوبکر پاسخ داد: خواهم گفت: خدایا بهترین خلق تو را برای خلافت انتخاب کردم.»

حتی خود ابن تیمیه می‌گوید: مردم به ابوبکر اعتراض کردند که چرا عمر را خلیفه قرار می‌دهی؟ ولی برای نظر اینها ارزش قائل نشد. [108]

سؤال پنجم:

از این آقایان که می‌گویند صحابه کجا بودند و چرا از حضرت فاطمه زهرا(س) دفاع نکردند؟ سؤال می‌کنیم که وقتی عثمان را می‌کشتند و محاصره کردند و آب را بر او بستند و جلوی چشمش به همسر او جسارت کردند، صحابه کجا بودند؟ چرا از عثمان دفاع نکردند؟

مگر جنازه عثمان سه شبانه روز بر روی زمین نماند؟ چرا صحابه برای دفن او اقدام نکردند؟ حتی مجبور شدند عثمان را در قبرستان یهود دفن کنند؛ یعنی مسلمانان نگذاشتند. در آنجا صحابه کجا بودند؟

طبری می‌نویسد: «**لبث عثمان بعدما قتل ليلتين لا يستطيعون دفنه... فلما وضع ليصلى عليه، جاء نفر من الأنصار يمنعونهم الصلاة عليه فيهم أسلم بن أوس بن بجرة الساعدي وأبو حية المازني في عدة ومنعواهم أن يدفن بالبيع... فقالوا: لا والله لا يدفن في مقابر المسلمين أبدا، فدفنوه في حش كوكب، فلما ملكت بنو أمية أدخلوا ذلك الحش في البيع.**» «جنازه عثمان دوشب زمین ماند و نمی‌توانستند دفن کنند، هنگامی که خواستند بر جنازه او نماز بخوانند تعدادی از انصار که در میان آنان اسلم بن اوس و ابو حیه مازنی همراه عده‌ای بودند، از نماز بر جنازه عثمان ممانعت کردند و گفتند به خدا سوگند نمی‌گذاریم او را در قبرستان مسلمانان دفن کنید و در نتیجه جنازه عثمان را در «حش کوكب» (قبرستان یهودیان) دفن کردند و وقتی بنی امیه روی کار آمدند، قبرستان یهود و بقیع را به هم متصل کردند.» [109]

ابن حجر و ابن عبد البر در ترجمه اسلم بن اوس نقل کرده‌اند که وی از کسانی بود که از دفن جنازه عثمان در بقیع جلوگیری کردند. [110]

هیثمی بعد از نقل مفصل داستان می‌نویسد: «**رواه الطبراني وقال الحش البستان، ورجاله ثقات؛**» [111]

طبرانی این قضیه را نقل کرده و راویان او نیز ثقه هستند. تمام این قضایا در حضور صحابه انجام گرفته است، پس هر جوابی که این آقایان دادند، همان جواب را هم ما در سؤال آنها می‌دهیم.

سؤال ششم:

سؤال می‌کنیم وقتی که جنازه امام حسن(ع) را می‌خواستند کنار قبر پیامبر اکرم(ص) دفن کنند و ممانعت کردند، جنازه امام حسن(ع) را تیرباران کردند، [112] ولی همین صحابه هیچ عکس‌العملی نشان ندادند؟ یا به تعبیر یکی از بینندگان که گفت در قضایای امام حسین(ع) صحابه کجا بودند؟ چرا در برابر جنایت یزید هیچ عکس‌العملی نشان ندادند؟

همین صحابه به خاطر اینکه عکس‌العمل نشان ندادند، در سال بعد (62 هجری) یزید دستور حمله به مدینه را داد و 700 نفر از صحابه، مهاجرین و انصار را قتل عام کردند.

این تعبیری است که ابن کثیر دمشقی در الامامة و السياسة، ج8، ص242 دارد. این 700 نفر مهاجرین و انصاری که توسط لشکر یزید قتل عام شدند، چرا در قضیه شهادت امام حسین(ع) عکس‌العمل نشان ندادند؟ نتیجه این عمل کرد یزید این شد که یزید برای لشکریانش، زنان و دختران مدینه را مباح کرد و لشکریان به هر زن و دختری که می‌خواستند تجاوز به عنف می‌کردند و به تعبیر ابن کثیر دمشقی در البداية و النهاية ج8، ص241، هزار فرزند نامشروع از این عمل وقیح یزید بن معاویه در مدینه به دنیا آمد.

هر جوابی که آقایان در این سؤال دادند، ما هم همان را به سؤال آنها می‌دهیم. البته نکات خیلی زیاد است و من با رعایت اختصار به این چند مورد اکتفاء کردم.

ناسازگاری غیرت عربی با ضرب و شتم فاطمه زهرا(س)

* مجری:

لطفاً باقیمانده سؤالات را هم پاسخ دهید.

می‌گویند که این با غیرت مرد عرب سازگاری ندارد که یک مرد عرب، زنی را کتک بزند و عرب برای خودش این

را ننگ و عار مي‌داند. لذا قضيه هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا(س) و ضرب و شتم ايشان، با غيرت عرب سازگاري ندارد. اين را توضيح مختصري بفرماييد.

اسناد حسيني قزويني:

اين را ما يك ماه پيش در شبکه المستقلة جواب داديم كه يكي از آقايمان گفت اصلا زدن زن براي عرب، ننگ و عار است و زن داراي احترام ويژه‌اي است.

نکته اول:

اين آقايمان يا فراموش کرده‌اند يا خود را به فراموشي زده‌اند. اصلا در ميان عرب، تنها چيزي كه فاقد ارزش بود، زن بود. زنان مورد هجوم عرب بوده و آنان را كتك مي‌زدند و به عنوان کالا به او نگاه مي‌کردند و حتي دختران را زنده به گور مي‌کردند: «وَ إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ.» [113] [و در آن هنگام كه از دختران زنده به گور شده سؤال شود: به کدامين گناه كشته شدند؟!]

ابن جرير طبري در تفسيرش، ج 30، ص 91 صراحت دارد بر اينكه: «كان أهل الجاهلية يقتل أحدهم ابنته، و يغدو كلبه»؛ «عرب‌ها دخترانشان را زنده به گور مي‌کردند و غذاي آنها را به سگانشان مي‌دادند.»

يا اينكه خود قرطبي صراحت دارد بر اينكه اينها دخترانشان را زنده زنده، زير خاك دفن مي‌کردند. [114] ابن كثير دمشقي هم همين قضايا را مطرح مي‌كند.

عجيب است! قيس بن عاصم وقتي وارد محضر پيامبر اكرم(ص) مي‌شود، مي‌گويد: من 12 دخترم را زنده زنده، زير خاك دفن كردم. اين را مي‌گفت و قطرات اشك از چشمان پيامبر اكرم(ص) سرازير بود. [115]

نکته دوم:

آقايمان گويا فراموش کرده‌اند كه آقايماني كه بعد از شهادت امام حسين(ع) در كربلاء به حرم امام حسين(ع) حمله كردند و دختران پيامبر اكرم(ص) را كتك زدند و اينها را مورد حمله قرار داده و به زنجير بستند و با آن وضع دلخراش، شهر به شهر گردانند، آيا اينها عرب نبودند؟! آيا اينها فارس، ديلم، كرد و غيره بودند؟! شما تاريخ را مراجعه بفرماييد. در كتاب جنة المأوي، ص 82 مفصل اين قضايا آمده است. امالي شيخ صدوق، ص 139 و نفس‌المهموم، ص 379 و مقتل الحسين خوارزمي، قضايي كتك زدن فرزندان پيامبر اكرم(ص) را مفصل نقل کرده‌اند.

نکته سوم:

مگر همين عرب‌ها نبودند كه خود سميه، مادر ياسر را به بدترين وضع شكنجه مي‌کردند، بطوري كه در كتاب الاستيعاب آمده كه: «و قد قتل سمية والدة عمار تحت وطأة التعذيب في مكة، من قبل فرعون قريش، أبي جهل لعنه الله، فكانت أول شهيدة في الإسلام» [116] «عرب‌ها، سميه - مادر عمار ياسر - را به خاطر اسلامش در زير شكنجه به قدري اذيت كردند كه به شهادت رسيد و اولين شهيدة در راه اسلام بود.»
و ده‌ها موارد ديگر از اين مورد، كه نه تنها غيرت عربي آن را عار نمي‌دانست، بلكه اكرام و احترام به زن را براي خودشان عار مي‌دانستند؛ تا اينكه پيامبر اكرم(ص) آمد و براي زن، يك عزت فوق العاده‌اي داد كه قبل از اسلام براي زن‌ها همچنين عزتي نبود.

آيا خليفه دوم تندخو بوده است؟

* مجری:

آخرين سؤال در اين قسمت اين كه اينها مي‌گويند اساسا زدن حضرت فاطمه زهرا(س) با روحيه خليفه دوم سازگاري ندارد و همچنين سابقه‌اي ندارد. ايشان اصلا تندخو نبوده و روي اعصاب و رفتار و كردار خود كنترل

داشته است. آیا در کتب اهل سنت، برخورد تندي از خلیفه دوم در مدتی که ایشان اسلام آورد و با پیامبر اکرم(ص) بودند، و با مردم برخورد داشت، مستندا آمده است؟ تا ببینیم که آیا برخورد خلیفه دوم با حضرت فاطمه زهرا(س) سازگاری داشته است یا نه؟

* استاد حسینی قزوینی:

سؤال حساس است و باید با مقداری احتیاط پاسخ دهیم تا عزیزان اهل سنت تصور نکنند که قصد ما، جسارت و یا اهانت و زیر سؤال بردن حیثیت و آبروی خلیفه دوم است. همان طوری که آن شب هم روایتی را که آقای مراد زهی مطرح کردند در رابطه با «امامان عادلان» که از قول امام صادق(ع) نقل می‌کند، عرض کردم که در ذیل عبارت آمده که امام صادق(ع) فرمودند: «اماما اهل النار».

برخی تصور کردند که منظور ما از این قضیه، جسارت به خلیفه دوم بوده، نه والله. اول این که: ما عرض کردیم که روایت معتبر نیست؛ و وقتی روایت معتبر نباشد، استناد آن به معصوم از دیدگاه شیعه اشکال دارد و شرط اول استناد روایت به معصوم، معتبر بودن سند روایت است و این روایت از دیدگاه شیعه، فاقد ارزش است.

دوم این که: در اول روایت دارد که: «سنله رجل من المخالفین»، «یعنی یکی از مخالفین از امام صادق(ع) سؤال کرد» که نظر شما نسبت به ابوبکر و عمر چیست؟ خوب، شما می‌دانید که امام باقر(ع) و امام(ع) در شدت تقیه به سر می‌بردند و دودمان بنی‌امیه دنبال فرصتی می‌گشتند که هم امام صادق(ع) و هم شیعیان را قتل عام کنند؛ لذا برای حفظ جان خود و شیعیان این تعبیر را داشتند. بعد از اینکه سائل از جلسه بیرون رفت، از امام صادق(ع) پرسیدند که نظر شما چیست و چرا گفتید: «امامان عادلان»؟ حضرت فرمود: «اماما اهل النار» و....

عرض کردم که این اشکال من به آقای مراد زهی این بود که سند روایت مخدوش است. روایت در طعن خلیفه اول و خلیفه دوم است و ما به دانشجویان و طلبه‌هایمان توصیه می‌کنیم که نقل این روایت که در مطاعن خلیفه است، صلاح نیست و خلاف شرع است و موجب تفرقه و فتنه می‌شود. وقتی شما یک سری روایات را در طعن خلفاء مطرح می‌کنید، افراد نادان هم می‌آیند و شروع می‌کنند به جسارت کردن به ساحت مقدس ائمه(علیهم السلام). لذا این سؤال شما خیلی ظریف و دقیق است. این سؤال با دو سه دقیقه جواب دادن امکان پذیر نیست و من فقط اشاره‌ای بکنم به روایتی که خود آقایان اهل سنت در کتاب‌هایشان آورده‌اند، مانند طبقات کبری، ج 8، ص 339 و... که صراحت دارند بر اینکه خلیفه دوم یک آدم بسیار تندخو، گستاخ، نامهربان و بد برخورد بوده است؛ «کان عمر شدید الغلظة و عر الجانب، خشن الملمس، دائم العبوس».

این تعبیراتی است که اهل سنت در کتب خود دارند و حتی برخی تعبیری دارند بر اینکه: «کان درة عمر أهیب من سیف الحجاج»؛ «شلاق جناب خلیفه دوم به مراتب ترسناکتر از شمشیر حجاج بن یوسف ثقفی بوده است».

جناب آقای شربینی که از فقهای بزرگ شافعی است در کتاب مغنی المحتاج، ج 4، ص 390 و در حواشی شروانی بر تحفة المحتاج، ج 10، ص 134 و ابن خلکان در وفيات الاعیان، ج 3، ص 14 این قضایا را مطرح می‌کنند. همچنین این آقایانی که می‌گویند از خلیفه دوم خیلی بعید است بر اینکه با دختر پیامبر اکرم(ص) این چنین برخورد خشنی داشته باشد و او را تهدید کند و یا اینکه بعید است به حضرت فاطمه زهرا(س) گفته باشد: قسم به خدایی که قدرت در دست اوست، اگر اینها برای بیعت نیابند، خانه را با ساکنانش به آتش می‌کشم؛

من از برادران اهل سنت خیلی دوستانه سؤال می‌کنم و از کتاب صحیح مسلم روایتی را عرض می‌کنم نه از کتاب‌های دست دوم و سوم، تقاضا دارم که عزیزان اهل سنت، با سعه صدر و بزرگواری این روایت را دقت کنند و به ما جواب بدهند: «فَقَالَ (رَسُولُ اللَّهِ (ص)) يَا أَبَا هُرَيْرَةَ وَأَعْطَانِي نَعْلَيْهِ قَالَ «أَذْهَبَ بِنَعْلَيَّ هَاتَيْنِ فَمَنْ لَقِيَتْ مِنْ وَرَاءِ هَذَا الْحَائِطِ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُسْتَيْقِنًا بِهَا قَلْبُهُ فَبَشَّرُهُ بِالْجَنَّةِ. فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ لَقِيَتْ عُمَرُ فَقَالَ مَا هَاتَانِ النَّعْلَانِ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ. فَقُلْتُ هَاتَانِ نَعْلَا رَسُولِ اللَّهِ (ص) بَعَنِي بِهِمَا مَنْ لَقِيَتْ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُسْتَيْقِنًا بِهَا قَلْبُهُ بَشَّرُهُ بِالْجَنَّةِ. فَضَرَبَ عُمَرُ يَدَيْهِ بَيْنَ تَدْيِي فَحَرَّرْتُ لِاسْتِي فَقَالَ ارْجِعْ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ فَرَجَعْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَأَجْهَشْتُ بُكَاءً وَرَكَعْتَنِي عُمَرُ فَإِذَا هُوَ عَلَى أَثَرِي فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (ص) «مَا لَكَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ». فُلْتُ لَقِيَتْ عُمَرُ

فَأَخْبَرْتُهُ بِالَّذِي بَعَثَنِي بِهِ فَصَرَ بَيْنَ تَدْيِي صَرْبَةً حَرَزْتُ لِاسْتِي قَالَ ارْجِعْ. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) «يَا عُمَرُ مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا فَعَلْتَ». قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي أَبَعَثْتَ أَبَا هُرَيْرَةَ يَتَغَلَّبُكَ مَنْ لَقِيَ بِشَهْدِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُسْتَبِقًا بِهَا فَلَبَّهَ بِبَشْرِهِ بِالْحَنَّةِ. قَالَ «نَعَمْ». قَالَ فَلَا تَفْعَلْ فَإِنِّي أَخَشَى أَنْ يَتَّكِلَ النَّاسُ عَلَيْهَا فَخَلَّاهُمْ يَعْمَلُونَ. قَالَ رَسُولُ

اللَّهِ (ص) «فَخَلَّاهُمْ». [117] «رسول اکرم(ص) نعلین خود را به ابوهریره داد و فرمود: پشت این دیوار هر کس را دیدی که به وحدانیت خداوند شهادت می‌دهد، به او بشارت ده که اهل بهشت است.

ابوهریره می‌گوید: اول کسی را که دیدم عمر بن خطاب بود و به من گفت: این کفش‌ها در دست تو چیست؟ گفتم: این‌ها نعلین رسول اکرم هست که به من فرموده به هر کس که شهادت به وحدانیت خدا می‌دهد، بشارت بهشت دهم. عمر آن چنان با مشت بر سینه من زد که نقش بر زمین شدم و به من گفت: برگرد! من نزد پیامبر اکرم(ص) آمدم و داستان برخورد تند عمر را به حضرت گفتم و عمر هم به دنبال من نزد حضرت آمد. رسول اکرم(ص) فرمود: ای عمر چرا با ابوهریره این چنین کردی؟ عمر گفت: آیا تو به ابوهریره گفته‌ای که چنین بگوید؟ رسول گرامی(ص) فرمود: آری! عمر به حضرت گفت: **«فَلَا تَفْعَلْ فَإِنِّي أَخَشَى أَنْ يَتَّكِلَ النَّاسُ عَلَيْهَا**

فَخَلَّاهُمْ يَعْمَلُونَ»؛ این کار را نکن؛ چون من می‌ترسم که مردم به اعتماد بر شهادت به وحدانیت خدا، دیگر واجباتی را انجام ندهند، این‌ها رها کن که به اعمال خود به پردازند. رسول اکرم(ص) هم قبول کرد. اینطور در برابر نبی مکرم(ص) جسارت کردن، کار کوچکی نیست. اگر این روایت در صحیح مسلم نبود، قطعاً نقل نمی‌کردم. صحیح مسلم، به عقیده اهل سنت، صحیح‌ترین کتاب بعد از قرآن است. آقای خلیفه دوم، ابوهریره را می‌زند و او به زمین می‌افتد و در برابر رسول اکرم(ص) می‌ایستد به حضرت می‌گوید که هم‌چنین کاری نکند. یعنی - نستجیر بالله - پیامبر اکرم(ص) اشتباه می‌کند! یعنی سخنان حضرت از وحی سرچشمه گرفته است، اشتباه است!!

مگر قرآن هم به پیامبر اکرم(ص) دستور نمی‌دهد: **«اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»**؛ [118] «از آنچه که از سوی پروردگارت بر تو وحی شده، پیروی کن!»

مگر قرآن از زبان پیامبر اکرم(ص) نمی‌گوید: **«وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَنْبِئُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ»**؛ [119] «و به شما نمی‌گویم من فرشته‌ام؛ تنها از آنچه به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم.» ولی متأسفانه مسلم در صحیح خود از خلیفه دوم این‌چنین نقل می‌کند.

هم‌چنین در کتاب صحیح بخاری، در حدیثی آمده: **«قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتُصَلِّيَ عَلَيَّ ابْنُ أَبِي وَقَدٍ قَالَ يَوْمَ كَذَا وَكَذَا كَذَا وَكَذَا أَعَدُّ عَلَيْهِ قَوْلَهُ فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَقَالَ أَحْزَ عَنِّي يَا عُمَرُ.»** [120] «وقتی رسول اکرم(ص) برای نماز خواندن برای عبد الله بن ابی می‌ایستد، خود شخص خلیفه دوم نقل می‌کند که من رفتم جلو و گفتم: یا رسول الله! برای ابن ابی نماز می‌خوانی در حالی که او این‌چنین کارهای خلافی کرده است؟! پیامبر اکرم(ص) خندید و گفت: از من دور شو، بگذار من نماز بخوانم.»

در حدیث دیگر آمده: **«فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ جَذَبَهُ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ أَلَيْسَ اللَّهُ تَهَاكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ الْمُنَافِقِينَ؟»** [121] «پیامبر اکرم(ص) را کشید و گفت: مگر خداوند نگفته که بر منافقین نماز نخوان؟!» یعنی نستجیر بالله پیامبر اکرم(ص) متوجه نیست و نمی‌فهمد، ولی خلیفه دوم متوجه است.

جالب اینکه خود خلیفه دوم می‌گوید: **«فَعَجِبْتُ بَعْدُ مِنْ جُرْأَتِي عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ (ص) يَوْمَئِذٍ»**؛ [122] «بعد از آن قضیه، تعجب کردم که من چه جرأتی بر پیامبر اکرم(ص) داشتم.»

این قضایا واضح و روشن است. هم‌چنین در صحیح بخاری، ج 5، ص 207 می‌گوید: **«فَأَخَذَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بِثَوْبِهِ فَقَالَ تُصَلِّيَ عَلَيْهِ وَهُوَ مُنَافِقٌ»**؛ «عمر بن خطاب لباس پیامبر اکرم(ص) را گرفت و کشید و گفت: داری بر منافق نماز می‌خوانی؟!»

آیا کسی که نسبت به نبی مکرم(ص) این‌چنین جسورانه اعتراض می‌کند، بعید است که نسبت به دختر پیامبر اکرم(ص)، حضرت صدیقه طاهره(س) این‌چنین تهدید کند؟!

البته این قصه سر دراز دارد و مقداری حساس است و وارد شدن بر میدان مین است؛ ولی ما در این زمینه بیش از 20 سؤال داریم و دوست داریم که عزیزان اهل سنت، اساتید حوزه‌های علمیه، به ویژه حوزه علمیه دارالعلوم مکی زاهدان به این سؤالات ما جواب بدهد. این فقط سؤال بنده نیست، چه بسا یک جوان و دانشجو

و طلبه سَنِّي بيايد از جناب مولوي عبدالحميد و عبدالمجيد اين سؤال را بکنند که چه قضيه‌اي است که خليفه دوم در برابر نبي مکرم(ص) اينچنين با جرأت برخورد مي‌کند؟
اميدواريم که بزرگان اهل سنت به اين سؤال جواب بدهند و هم ما را قانع کنند و هم راه سؤال را بر جوانان اهل سنت مسدود کنند.

«و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته»

- [1]. سوره زمر، آيه 18.
- [2]. سوره نحل، آيه 125.
- [3]. سوره زمر، آيات 17 و 18.
- [4]. سوره آل عمران، آيه 103.
- [5]. آقاي هدايتي مجري برنامه و رئيس شيكه سلام مي‌باشند.
- [6]. صحيح بخاري، ج 4، ص 183.
- [7]. مجمع الزوائد، ج 9، ص 201.
- [8]. الإصابة، ج 8، ص 264.
- [9]. روى الترمذى المتوفى 279، بإسناده عن جميع بن عمير «قال: دخلت مع عمتي على عائشة فسألت: أي الناس كان أحب إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ قالت: فاطمة، فقيل: من الرجال؟ قالت: زوجها...» هذا حديث حسن غريب. سنن الترمذى، ج 5، ص 362. رواه الحاكم المتوفى 405، قائلًا: هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه. المستدرک، ج 3، ص 157. ترمذى با سند خودش از جميع بن عمير نقل کرده است که به همراه عمه‌ها بر عايشه وارد شدم و سؤال کردم: چه کسی نزد رسول خدا محبوبتر بود؟ گفت: فاطمه. گفتند: از مردان چه کسی؟ گفت: شوهر فاطمه ... اين حديث سندش حسن و غريب است.
- [10]. روى أحمد بن حنبل المتوفى 241، بإسناده عن النعمان بن بشير «قال: استأذن أبو بكر على رسول الله صلى الله عليه وآله فسمع صوت عائشة عاليا وهي تقول: والله لقد عرفت أن عليًا وفاطمة أحب إليك، من أبي ومتي، مرتين أو ثلاثا. فاستأذن أبو بكر فدخل فأهوى إليها، فقال: يا بنت فلانة لا أسمعتك ترفعين صوتك على رسول الله صلى الله عليه وآله». مسند أحمد، ج 4، ص 275. قال الهيثمي المتوفى 807: رواه أحمد ورجاله رجال الصحيح. مجمع الزوائد، ج 9، ص 202. أحمد بن حنبل با سندش از نعمان بن بشير نقل کرده است که ابوبکر از رسول خدا(ص) اجازه ورود گرفت، شنيد که صدای عايشه بلند است و ميگويد: به خدا قسم که متوجه شدم که علی و فاطمه از من و پدرم نزد تو محبوبتر است. اين جمله را دو يا سه بار گفت. پس ابوبکر اجازه گرفت و وارد شد و بسوی عايشه هجوم آورد و گفت: ای دختر فلانه! نشنوم که صدای خود را در برابر رسول خدا(ص) بلند کنی.
- [11]. قال ابن حجر المتوفى 852: قال الشيبكي الكبير [المتوفى 756] كما تقدم: «لعائشة من الفضائل ما لا يحصى، ولكن الذي نختاره وندين الله به، أن فاطمة أفضل من خديجة ثم عائشة.» فتح الباري، ج 7، ص 105؛ فيض القدير للمناوي المتوفى 1031، ج 4، ص 555؛ تفسير الألويسي المتوفى 1270، ج 3، ص 156؛ جواهر المطالب لابن الدمشقي الشافعي المتوفى 871، ج 1 ص 153. سبکی بزرگ گفته است که: همانطور که گذشت، عايشه فضائل زیادی دارد که قابل شمارش نيست، ولی آنچه ديده‌گاه مورد قبول من است و خداوند به آن دستور داده اين است که: فاطمه از خديجه و سپس از عايشه برتر است.
- [12]. قال المناوي المتوفى 1031: وذكر العَلَمُ العراقي[12]: «إن فاطمة وأحباها إبراهيم أفضل من الخلفاء الأربعة باتفاق.» فيض القدير في شرح الجامع الصغير، ج 4، ص 556.
- [13]. المستدرک، با سند صحيح، ج 3، ص 153.
- [14]. صحيح البخارى، ج 4، ص 210، ح 3710، كتاب فضائل الصحابة، ب 12 - باب مَنَاقِبُ قَرَاتِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.
- [15]. صحيح مسلم، ج 7، ص 141، ح 6202، كتاب فضائل الصحابة رضى الله تعالى عنهم، ب 15 - باب فَضَائِلِ قَاطِمَةَ بِنْتِ النَّبِيِّ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ.
- [16]. ذخائر العقبى طبري ص 195.
- [17]. تذكرة الحفاظ، ج 4، ص 1405-1406.
- [18]. الأحاديث المختارة، ج 10، ص 88.
- [19]. المصنف، ج 8، ص 752.
- [20]. «كنت أظن المداهمة مكذوبة لانصح، حتى وجدت لها أسانيد قوية منها ما أخرجه ابن أبي شيبه في المصنف» قراءة في كتب العقائد، ص 52.
- [21]. صحيح البخارى، ج 4، ص 210، ح 3710، كتاب فضائل الصحابة، ب 12 - باب مَنَاقِبُ قَرَاتِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.
- [22]. سوره ممتحنه، آيه 13.
- [23]. «فَقَصِيَّتْ قَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ، فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ». صحيح بخارى، ج 4، ص 42، ح 3093، كتاب فرض الخمس، ب 1 - باب قَرَضِ الْخُمْسِ.
- [24]. المصنف، ج 5، ص 472، ح 9747.
- [25]. تاريخ طبرى، ج 2، ص 448.
- [26]. الصوالم المهرقه، ص 155.
- [27]. سوره قصص، آيه 41.
- [28]. سوره جن، آيه 15.

صحيح مسلم، ج 6، ص 22، 4686، كتاب الإمارة، باب حكم من فرق أمر المسلمين.

مجمع الزوائد، ج 5، ص 224، 225؛ كتاب السنة لعمر بن أبي عاصم، ص 489، ح 1057، «قال الألباني في ذيله: إسناده حسن ورجاله ثقات على ضعف يسير في

عاصم وهو ابن أبي النجود»، مسند أبي يعلى، ج 13، ص 366؛ المعجم الأوسط، ج 6، ص 70.

«فَوَحَّدَتْ فَاطِمَةُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ - قَات - فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُؤَقِّبَتْ». صحيح البخاري، ج 5، ص 82، ح 4240، كتاب المغازي، باب غَزْوَةُ حَيْبَرٍ.

صحيح البخاري، ج 4، ص 42، ح 3093، كتاب فرض الخمس، ب 1 - باب قَرْضِ الْخُمْسِ.

رجوع شود به : كشف الغمة الاربلى ج2، ص 291 و مطالب السوول محمد بن طلحه شافعى، ص 416. روایت از سعيد بن مرجانه است که از روات اهل سنت می باشد. رجوع شود به تهذيب التهذيب، ج 1، ص 363. وی از دیدگاه شیعه مجهول و روایت او قابل اعتماد نیست. رجوع شود به معجم رجال الحديث ج 9، ص 137.

[34]. سوره حشر، آیه 10.

ابن أبى الحديد شافعى معتزلى به نقل از استادش ابو جعفر اسكافى مى نويسد: «عن على ز أنه قال: ألا ان أكذب الناس، أو قال أكذب الاحياء، على رسول الله (ص) ابوهريره الدوسى.» از على ز نقل شده است که فرمود: «آگاه باشید که دروغگوترين مردم يا دروغگوترين در میان زندگان، بر رسول خدا k ابوهريره دوسى است.»

[36]. در صدر همین حدیث است که عبد الرحمان بن عوف و زبیر و سعد بن أبی وقاص در جلسه حضور داشتند.

بخاری در صحيح خود مینویسد: «عن أبى هريره أنه كان يحدث أن رسول الله (ص) قال: يرد على يوم القيامة رهط من أصحابي فيجلون عن الحوض فأقول: يا رب أصحابي، فيقول: انك لاعلم لك بما أحدثوا بعدك إنهم ارتدوا على ادبارهم الفهري.» از ابوهريره از رسول خدا(ص) نقل شده است که آن حضرت فرمود: «در روز قیامت گروهی از اصحابم در کنار حوض بر من وارد می شوند اما از اطراف حوض طرد میشوند. میگویم پروردگارا آنها اصحاب من هستند. ندا میرسد که: تو نمیدانی که آنها بعد از تو چکارها کردند! آنها مرتد شدند و به گذشته خود بازگشتند.» صحيح بخاری، ج 5، ص 2407، كتاب الرفاق، باب فى الحوض.

[38]. صحيح بخاری، ج 3، ص 1162، كتاب الجهاد و السير، باب اثم من عاهد ثم عدر. و المصنف عبدالرزاق، ج 5، ص 339 (ماشككت منذ أسلمت إلا يومئذ).

[39]. «وَأَقْبَلَ عَلَيَّ وَعَبَّاسٌ تَزْعَمَانِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَذَبَ وَكَذَّ، وَاللَّهِ يَعْلَمُ أَنَّهُ فِيهَا صَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ.» صحيح البخاري، ج 6، ص 191، ح 5358، كتاب النفقات، ب 3، باب حَسْبُ تَقَقُّةِ الرَّجُلِ قُوَّتِ سَنَةِ عَلَى أَهْلِيهِ، وَكَيْفَ تَقَقَّاتُ الْعِيَالِ. صحيح البخاري، ج 8، ص 147، ح 7305، كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، ب 5، باب مَا يُكْرَهُ مِنَ التَّعَمُّقِ وَالتَّنَازُعِ فِي الْعِلْمِ وَالْعُلُوِّ فِي الدِّينِ وَالْيَدِّعِ.

[40]. صحيح البخاري، ج 3، ص 1162، ح 2926، باب فرض الخمس.

[41]. «رضا فاطمه من رضا و سخط فاطمه من سخطى.» الامامه و السياسه. ابن قتيبه ديبوري، ج 1، ص 17؛ «فاطمه بضعه منى فمن اغضبها اغضبني.» صحيح بخاری ج 3، ص 1361، باب مناقب قرابه رسول الله(ص) و منقبه فاطمه h.

[42]. حضرت زهرا h خطاب به ابوبكر مي گويد: «به خدا سوگند بعد از هر نماز به تو نفرين خواهم كرد.» الامامه و السياسه، ابن قتيبه ديبوري، ج 1، ص 17.

[43]. اصل خطبه نهج البلاغه مورد استناد مولوي مراد زهري اين است: «لَيْلَةُ يَلَادٍ فَلَابٍ فَقَدْ قَوْمَ الْأَوْدِ وَ دَاوَى الْعَمَدِ وَ أَقَامَ السُّنَّةَ وَ خَلَّفَ الْفِتْنَةَ ذَهَبَ نَقِيَّ النَّوْبِ قَلِيلَ الْعَيْبِ أَصَابَ خَيْرَهَا وَ سَقَى سَرَّهَا أَدَى إِلَى اللَّهِ طَاعَتَهُ وَ آثَقَاهُ بِحَقِّهِ رَحْلَ وَ تَرَكَهُمْ فِي طَرْفِ مَنْشَقَتِهِ لَا يَهْتَدِي فِيهَا الصَّالُّ وَ لَا يَسْتَنْفِئُ الْمُهْتَدِي.» «خدا او را در آنچه آزمایش کرد پاداش خیر دهد، که کجیها را راست، بیماریها را درمان، و سنت پیامبر(ص) را به پا داشت، و فتنهها را پشت سر گذاشت، با دامن پاک، و عیبی اندک، درگذشت، به نیکیهای دنیا رسیده و از بدیهای آن رهایی یافت، وظایف خود نسبت به پروردگارش را انجام داد، و چنانکه باید از کیفر الهی مکتوسید. خود رفت و مردم را پراکنده برجای گذاشت، که نه گمراه، راه خویش شناخت، و نه هدایت شده به یقین رسید.»

[44]. خطبه 228.

[45]. تهذيب الكمال، ج 24، ص 533.

[46]. تهذيب التهذيب، ج 9، ص 74 به نقل از نسائی و ابن قانع.

[47]. تهذيب الكمال، ج 19، ص 127.

[48]. تهذيب الكمال، ج 10، ص 17.

[49]. تهذيب الكمال، ج 2، ص 530.

[50]. سوره بقره، آیه 256.

[51]. «و هل على ألسنة الناس عقاب يمنعها أن تروى قصة حطّ أبى أمر به ابن خطاب فأحاط بدار فاطمة، و فيها على و صحبه، ليكون عدة الاقناع أو عدة الايقاع. علي أن هذه الأحايث جميعها و معها الخطط المدبرة أو المرتجلة كانت كمثل الزبد ، أسرع إلي ذهاب و معها دفعة ابن الخطاب !.. أقبل الرجل ، محنفاً مندلع الثورة ، علي دار علي و قد ظاهره معاونوه و من جاء بهم فافتحموها أو شكوا علي الإفتحام. فإذا وجه كوجه رسول الله يبدو بالباب حائلا من حزن، علي قسماته خطوط آلام و في عينيه لمعات دمع، و فوق جبينه عنبسة غصب فائر و حنق نائر ... و توقف عمر من خشيته و راحت دفعته شعاعا . توقف خلفه - امام الباب - صحبه الذين جاء بهم، إذا رأوا حياهم صورة الرسول تطالعهم من خلال وجه حبيته الزهراء و غصوا الأبصار، من خزي أو من استحياء؛ ثم ولت عنهم عزمات القلوب. و هم يشهدون فاطمة تتحرك كالخيال، ونبدا ونبدا، بخطوات المحزونة النكلي، فتقترب من ناحية قبر أبيها ... و شخصت منهم الأنظار و أرهفت الأسماع إليها، و هي ترفع صوتها الرقيق الحزين النبرات تهتف بمحمد الثلوي بقبرها تناديه باكية مرير البكاء: «يا أبت رسول الله ... يا أبت رسول الله ...» فكأنما زلزلت الأرض تحت هذا الجمع الباغي، من رهبة النداء. و راحت الزهراء و هي تستقبل المثنوي الطاهر تستنجد بهذا الغائب الحاضر: «يا أبت يا رسول الله ... ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب، و ابن أبي قحافة؟! . فما تركت كلماتها إلا قلوبا صدعها الحزن، و عيوننا جرت دمعا، و رجالا ودوا لو استطاعوا أن يشقوا مواطين أقدامهم، ليذهبوا في طوايا النري مغيبين.» «مگر دهان مردم بسته و بر زبانها بند است که داستان هیزم را بازگو نکنند؟ قصه هیزمی که زاده خطاب دستور داده بود که در درب خانه فاطمه h جمع کنند. آرې زاده خطاب دور خانه را که علي ز و اصحابش در آن بودند محاصره کرد تا بدینوسیله آنانرا قانع سازد یا بی محابا بتازد! همه این داستانها با نقشهای از پیش طرح شده یا ناگهانی پیش آمد. مانند کفی روی موج ظاهر شد و اندکی نهایت که همراه جوش و خروش عمر از میان رفت! این مرد خشمگین و خروشان به سوی خانه علی ز روی آورد و همه همدستانش دنبال او به راه افتادند و به خانه هجوم آوردند یا نزدیک بود هجوم آورند. ناگهان چهره های چون چهره رسول خدا(ص) میان در آشکار شد - چهره های که پرده اندوه آنها گرفته آثار رنج و مصیبت بر آن آشکار است، در چشمهای قطرات اشک می درخشد و بر پیشانی شاره غضب و خشم کشنده هویدا بود ... عمر به جای خود خشک شد و آن جوش و خروشش چون موج از میان رفت، همراهانش که دنبالش به راه افتاده بودند پشت سرش در مقابل در بُت زده ایستادند، زیرا روی رسول خدا(ص) را از خلال روی حبیهای زهرا h دیدند. سرها از شرمندگی و حیا به زیر آمد و چشمها پوشیده شد. دیگر تاب از دلها رفت. همینکه دیدند فاطمه h مانند سایه های حرکت کرد و با قدمهای حزن زده لوزان اندک اندک به سوی قبر پدر نزدیک شد ... چشمها و گوشها متوجه او گردید، ناله اش بلند شد، باران اشک می ریخت و با سوز جگر پی در پی پدرش را صدا می زد گویا از تکان این صدا، زمین زیر پای آن گروه ستم پیشه به لرزه درآمد ... باز زهرا h نزدیکتر رفت و به آن تربت پاک روی آورد و همی به آن غایب حاضر استغاثه میکرد : «بابا ای رسول خدا ... پس از تو از دست زاده خطاب و زاده ابی قحافه چه برسر ما آمد!» دیگر دلی نماند که نلرزد و چشمی نماند که اشک نریزد ، آن مردم آرزو می کردند که زمین شکافته شود و در میان خود پنهانشان سازد. المجموعة الكاملة الامام علی بن ابیطالب ز، عبدالفتاح

عبدالمقصود، ج 1، 179. ترجمه برگرفته شده از کتاب علي بن ابي طالب: تاريخ تحليلي نيم قرن اول اسلام - ترجمه المجموعة الكاملة الامام علي بن ابيطالب، عبدالفتاح عبدالمقصود - مترجم سيد محمود طالقانی ، ج 1 ، ص 326 تا 328 ، چاپ سوم ، چاپخانه افست حيدري .

[52]. الملل و النحل، ج1، ص57.

[53]. لسان الميزان، ج1، ص268.

[54]. الوافي بالوفيات، ج5، ص347.

[55]. العقد الفريد، ج5، ص12.

[56]. عبد الفتاح عبد المقصود، اندیشمند معاصر اهل سنت و محقق آزاداندیش مصری می نویسد: «مگر دهان مردم بسته و بر زبانها بند است که داستان هیزم را بازگو نکنند؟ هنوز یاد محمده در اذهان زنده بود که آمده بودند تا خانه زهرایش را مورد تجاوز قرار دهند، قبرش از اشک چشمانش مرطوب بود، گویی هنوز تمام زندگی از بدنش بیرون نرفته است، شبحش حاضر است و فضای اطرافشان را پر کرده است که دیوانگی به سرشان زد، دستخوش هوای نفس شدند و چون پیروان و دستیاران شیطان به طرف خانه دخترش به راه افتادند! آتشی با خود داشتند، با هیزم و جنگ افزار، قصدشان آتش زدن و ویران کردن و...». «امام علي بن ابي طالب، عبد الفتاح عبد المقصود، ترجمه سيد محمود طالقانی، ج1، ص190.

[57]. «قال محمد حسين هيكل: و بلغ ابا بكر وعمر اجتماعهم بدار فاطمة [عليها السلام] فأنيا في جماعة حتى هجموا الدار، وخرج علي [عليه السلام] و معه السيف فلقه عمر فصاره فصرة! وكسر سيفه! ودخلوا الدار. فخرجت فاطمة [عليها السلام] و قالت: «والله لنخرجن أو لاكشفن شعري، و لأعجنن إلى الله» فخرجوا و خرج من كان في الدار، و أقام القوم أياما، ثم جعل الواحد بعد الواحد يبايع و لم يبايع علي [عليه السلام] إلا بعد وفاة فاطمة [عليها السلام]: أي بعد سنة أشهر.» «و بروي: أن عمر بن الخطاب جمع الخطب حول دار فاطمة [عليها السلام] و أراد أن يحرقها أو يبايع علي [عليه السلام] أبا بكر. ثم قال - بعد ذكر رواية ابن قتيبة الماضية - : هذا هو المشهور عن موقف علي بن أبي طالب [عليه السلام] و أصحابه من بيعة أبي بكر.» «محمد حسين هيكل ميگوید: به ابوبکر و عمر خبر رسید که عده ای در خانه فاطمه جمع شده اند. این دو به همراه گروهی به خانه فاطمه زهرا هجوم آوردند. علی ز در حالی که شمشیر به همراه داشت خارج شد و با عمر روبرو و با هم درگیر شدند و شمشیر شکست. آنان داخل منزل شدند. سپس فاطمه زهرا خارج شد و فرمود: «قسم به خداوند یا از منزل بیرون شوید و یا این که حجاب از سر برداشته و به خداوند شکایت خواهم کرد.» لذا آنها و هر که در خانه بود خارج شدند. مدت زمانی سپری شد و یکی بعد از دیگری با ابوبکر بیعت کرد اما علی ز بعد از گذشت شش ماه از وفات فاطمه بیعت کرد. روایت شد که: عمر بن خطاب، هیزم اطراف خانه فاطمه زهرا جمع کرد و تصمیم گرفت اگر علی ز بیعت نکند، خانه را به آتش بکشد. هیکل بعد از یادآوری روایت ابن قتیبه میگوید: این قول مشهور از موضع گیری علی بن ابيطالب ز و اصحابش از بیعت با ابوبکر است.»

فخرجوا وخرج من كان في الدار، و أقام القوم أياما، ثم جعل الواحد بعد الواحد يبايع ولم يبايع علي [عليه السلام] إلا بعد وفاة فاطمة [عليها السلام]: أي بعد سنة أشهر.» «و بروي: أن عمر بن الخطاب جمع الخطب حول دار فاطمة [عليها السلام] و أراد أن يحرقها أو يبايع علي [عليه السلام] أبا بكر. ثم قال - بعد ذكر رواية ابن قتيبة الماضية - : هذا هو المشهور عن موقف علي بن أبي طالب [عليه السلام] و أصحابه من بيعة أبي بكر.»

ی الصديق أبوبكر، ص63-65.

[58]. أعلام النساء لعمر رضا كحالة، ج3، ص1221، ط دمشق.

[59]. سورة فتح، آیه 29.

[60]. تهذيب الكمال، ج10، ص17.

[61]. تهذيب الكمال، ج2، ص330.

[62]. وفيات الأعيان، ج4، ص191.

[63]. سير أعلام النبلاء، ج14، ص270.

[64]. تاريخ بغداد، ج2، ص161.

[65]. لسان الميزان، ج2، ص308.

[66]. ميزان الاعتدال، ج1، ص118.

[67]. مقدمه فتح الباري، ص140.

[68]. مقدمه فتح الباري، ص445.

[69]. تهذيب الكمال، ج10، ص18.

[70]. اسد الغابة، ج1، ص37.

[71]. تاريخ يعقوبي، ج2، ص124.

[72]. أسد الغابة، ج2، ص82.

[73]. تاريخ الخميس لديار بكر، ج2، ص169.

[74]. أنساب الأشراف، ج2، ص274.

[75]. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج1، ص219، السقيفة و فدك 50.

[76]. تاريخ يعقوبي، ج2، ص39؛ الإصابة، ج3، ص512.

[77]. «قال اليعقوبي: وتختلف عن بيعة أبي بكر قوم من المهاجرين والأنصار، ومالوا مع علي بن أبي طالب، منهم: العباس بن عبد المطلب، والفضل بن العباس، والزبير بن العوام بن العاص، وخالد بن سعيد، والمقداد بن عمرو، وسلمان الفارسي، وأبو ذر الغفاري، وعمار بن ياسر، والبراء بن عازب، وأبي بن كعب.» تاريخ يعقوبي، ج2، ص124. «وتختلف أيضاً: عتبة بن أبي لهب، سعد بن أبي وقاص، سعد بن عباد، طلحة بن عبيد الله، خزيمة بن ثابت، فروة بن محمد، خالد بن سعيد بن العاص، وجماعة من بني هاشم.» حياة عمر بن الخطاب نقلا عن تاريخ الطبري، ج2، ص22؛ مروج الذهب، ج2، ص301؛ شرح المعتزلي، ج1، ص131؛ العقد الفريد، ج4، ص256؛ الكامل في التاريخ، ج2، ص325؛ السيرة الحلبية، ج3، ص356؛ وأسد الغابة، ج3، ص222.

[78]. سورة بقره، آیه 100.

[79]. سورة فتح، آیه 29.

[80]. شرح ابن ميثم، ص488.

[81]. صحيح بخاری، ج7، ص207، ج6587. كتاب الرقاق، باب في الحوض.

[82]. البدايه و النهايه ج6، ص33.

[83]. كتاب سليم بن قيس ص162 - رجال كشي ج1 ص38.

- [84]. مسند احمد، ج 1، ص 405.
- [85]. سورة انعام، آيه 108.
- [86]. منهاج السنة، ج 4، ص 220.
- [87]. الاحاديث المختارة، ج 10، ص 90.
- [88]. تلخيص الشافي، ج 3، ص 156.
- [89]. سنن الترمذي، ج 5، ص 329، مسند احمد، ج 3، ص 14، 17، 26، 59؛ السنن الكبرى نسائي، ج 5، ص 51، ح 8175.
- [90]. مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 51.
- [91]. كتاب سليم بن قيس، ص 150؛ بحار الأنوار مجلسي، ج 30، ص 349؛ هداية الكبرى، ص 179.
- [92]. الإحتجاج على أهل اللجاج، ج 1، ص 278.
- [93]. المسترشد، محمد بن جرير الطبري (الشيوعي)، ص 378، ح 125.
- [94]. «فلما قبض رسول الله»، وجرى ما جرى في يوم دخول القوم عليها دارها، وإخراج ابن عمها اميرالمؤمنين، وما لحقها من الرجل أسقطت به ولدا تماما، وكان ذلك أصل مرضها ووفاتها (صلوات الله عليها)، «دلائل الامامة للطبري، ص 104، ح 33.
- [95]. «قال علي: كنا إذا احمر البأس اتقينا برسول الله لم يكن منا أحد أقرب إلى العدو منه.» كشف الغمة ج 1 ص 9؛ لسان العرب، ابن منظور، ج 4، ص 211؛ تاج العروس، زبيدي، ج 6، ص 308.
- [96]. الإصابة، ج 8، ص 190.
- [97]. سليم بن قيس هلالى، ص 586؛ تفسير آلوسي، ج 3، ص 124.
- [98]. شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد، ج 12، ص 82.
- [99]. شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد، ج 1، ص 20.
- [100]. خصائص الائمة سيد رضي، ص 73؛ سليم بن قيس هلالى، ص 569؛ الامامة و السياسة ابن قتيبة دينوري.
- [101]. صحيح بخاري، ج 1، ص 115 و ج 3، ص 207.
- [102]. مسند احمد، ج 4، ص 199؛ مجمع الزوائد هيثمى، ج 7، ص 242.
- [103]. «فأجابه عليّ بأن رسول الله صلى الله عليه وسلم إذن قتل حمزة حين أحرجه. قال ابن دحية: وهذا من على إلزام مفحم الذي لا جواب عنه، وحيّة لا اعتراض عليها.» فيض القدير مناوي، ج 4، ص 474.
- [104]. صحيح بخاري، ج 5، ص 82؛ صحيح مسلم، ج 5، ص 154.
- [105]. الاستيعاب، ج 4، ص 1897؛ اسد الغابة، ج 5، ص 524؛ سنن بيهقي، ج 4، ص 34؛ كنز العمال، ج 13، ص 687.
- [106]. الامامة و السياسة ابن قتيبة الدينوري، تحقيق الزيني، ج 1، ص 25.
- [107]. المصنف ابن أبي شيبة الكوفي، ج 8، ص 574.
- [108]. «وقد تكلموا مع الصديق في ولاية عمر وقالوا ماذا تقول لربك وقد وليت علينا فظا غليظا؟ فقال: أبالله تخوفوني! أقول: وليت عليهم خير أهلك.» منهاج السنّة، ج 6، ص 155.
- [109]. تاريخ طبري، ج 3، ص 468 و 439.
- [110]. الإصابة، ج 1، ص 214؛ الاستيعاب، ج 1، ص 75.
- [111]. مجمع الزوائد، ج 9، ص 95؛ رك: المعجم الكبير لطبراني، ج 1، ص 79؛ تلخيص الحبير، ابن حجر، ج 5، ص 275؛ رك: تهذيب الكمال، ج 19، ص 457.
- [112]. حياة الإمام الحسن، باقر شريف قرشي، ج 2، ص 499؛ رك: سير أعلام النبلاء، ج 3، ص 275؛ تاريخ مدينة دمشق، ج 13، ص 291.
- [113]. سورة تكوير، آيات 8-9.
- [114]. تفسير قرطبي، ج 19، ص 232.
- [115]. تفسير ابن كثير، ج 4، ص 510.
- [116]. الإستيعاب (هامش الإصابة)، ج 4، ص 330 و 331 و 333؛ الإصابة، ج 4، ص 334 و 335؛ السيرة النبوية لابن كثير، ج 1، ص 495؛ أسد الغابة، ج 5، ص 481؛ تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 28.
- [117]. صحيح مسلم، ج 1، ص 45، ح 54، باب من لقي الله بالايامن و هو غير شاك فيه.
- [118]. سورة انعام، آيه 106.
- [119]. سورة انعام، آيه 50.
- [120]. صحيح بخاري ج 2، ص 100، ح 1366، باب في الجنائز.
- [121]. صحيح بخاري، ج 2، ص 76، ح 1269.
- [122]. صحيح بخاري، ج 2، ص 100، ح 1366.